

نار و نور

منتخباتی از آثار مبارکه جمال اقدس ابھی و حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولی امرالله

* * *

منتخباتی از آثار مبارکه حضرت بهاءالله

انّ الذی یسفک دمه فی سبیلی یبعث الله من کلّ قطرة منه هیاکل المقرّیین و المخلصین

* * *

مظلومیّت صرفه اثرها دارد و ثمرها آرد

* * *

۱

الحمد لله الذی بعث منکلّ قطرة من دماء اولیائه خلقاً لا یحصی عدّتهم احد الا نفسه و جعلهم مشارق حبه و مطالع وده و هم ایادی الامر بین الخلق و هم الذین نصروا الله فی کلّ الاعصار و قاموا علی ما اراد الله علی شأن ما اضطربوا من الملوک و سطوتهم و ما منعهم عن الحقّ صلیل سیوفهم و سهیل خیولهم قد نطقوا باعلی التّدآء بین الارض و السّمآء و دعوا الکلّ الی مولی الوری و مالک الآخرة و الولی و ربّ العرش و الثّری

۲

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ ابھی

ایام ایام فرح جدید است چه که در مدینه عشاق عاشقی بکام دل رسید و بما هو المحبوب فائز گشت اگرچه در یکمقام مقام حزن و مرثیه و نوحه است چه که مشاهده میشود عطش ظالمین الی حین ساکن نشده در هر یوم در لهیب تازه و شعله بی اندازه ملاحظه میشوند و لکن چون قاصدی قصد وطن اعلی نمود و عاشقی اراده فدا فرمود و بکمال میل و محبت از کأس فنا فی سبیل مولی البقاء نوشید نوشیدنی که ملائکه مقرّیین و کرّوین هنبأً مریناً گفتند و از وراء ایشان لسان عظمت در عرش جلال بکلمه نعیماً نعیماً له ناطق اینمقام مقام فرح اکبر و سرور اعظم است چه که عاشقی از مدینه عشاق فائز شد بانچه که منتهی امل راجین و مقرّیین بوده و در این ایام عرصه حضور مالک انام بذکرش معطرّ و بنور بیان منور ای کاش این کأس نصیب

میشد و عنایتش عطا میفرمود آنچه را که بمخلصین و مقدّسین عطا فرموده له الحمد و الثّناء و له الشّکر و العطاء لا اله الا هو
العلیّ الابهی

۳

هو الله تبارک و تعالی شأنه

ستایش پاک پروردگاریا جلّت قدرته که ظلم ظالمین و تعدّی معتدین را علّت وصول عاشقان بمقامات قرب معشوق و ورود
مخلصان بجنان وصل مقصود مقررّ فرموده و بظهور بلایا و رزایا کلمه امریه را منتشر و اعلام ذکریه را مرتفع نموده
تعالّت قدرته الغالبه و ارادته المحیطه که از نار نور و از حزن سرور ظاهر میفرماید
غافلان بگمان باطل قتل و صلب را علّت انخمداد نار کلمه الهیه تصوّر نموده‌اند و شهادت را نهایت اذیت پنداشته‌اند
غافل از آنکه سبب ارتفاع و اعلاّی امر الهی است و علّت وصول شهیدان بمقامات قرب نامتناهی تعالی الحکیم الذی یفعل ما
یشاء و یحکم ما یرید

۴

بنام دوست مهربان

ای مادر از فراق پسر منال بلکه بیال این مقام شادی و سرور است نه مقام کدورت و احزان
قسم باقتاب صبح حقیقت که در مقامی ساکنست که وصف آن بقلم نیاید و ذکر آن بیان اتمام نپذیرد مقررّش در افق
اعلی و رفیقش و مصاحبش ارواح مقدّسه مجردّه و طعامش نعمت باقیه مکنونه اگر بر جمیع من علی الارض آن مقام اقدس
ابهی بقدر سمّ ابره تجلّی نماید کل از فرح و سرور هلاک شوند همچو میدان او فانی شده در ملکوت باقی بقاء الله باقی
خواهد بود این جای شکر است نه شکایت اگر فرح از تو مشاهده کند بر سرورش بیفزاید و اگر حزن بیند محزون شود
بذکر الله مشغول باش و بفرح تمام بتنایش ناطق شو حقّ منبع با تست از پدر مهربان‌تر است و از پسر مشفق‌تر
در ارض طف مشاهده کن که مادر پسر خود را فرستاد و در راه دوست جان داد امروز سید روزهاست باید از شما
ظاهر شود آنچه که از نساء قبل ظاهر نشده اینست سزاوار عباد الله و اماء او برضای حق راضی باش و باو مؤانس شو
حال جمیع ملاً اعلی بذکر پسرت ناطقند و بوصفش مشغول لو تسمعن تطیرین من الشّوق الی الله الفرد الخیر و
عنقریب جمیع اهل ارض مشاهده شود بتنایش مشغول شوند و بترایش تبرک جویند فضل پروردگار تو بزرگست غنیمت شمار و
باش از صبرکنندگان

۵

ای حبیب بلسان پارسی ذکر میشود فی الحقیقه اگر مردم در همین یکفقره تفکر نمایند شهادت دهند که این استقامت و
ثبوت و تحمّل و اصطبار در حین نزول بلایا و محن فی السّرّ و العلن جز بقوّه الهیه نبوده و باین درجه انفاق جان در سبیل
جانان هیچ عصری و هیچ عهدی مشاهده نشده اشخاصیکه قبل از وقوع میقات در نهایت درجه جان را عزیز میشمردند و
بکمال قوّت در حفظ خود و صیانت رفاهیّت و آسایش ظاهره باقصی الغایه میکوشیدند بغتّه باستقامتی ظاهر که فرائض غافلان
مرتعد و اعضای بیخبران مرتعش و ارکان ملل متزلزل مشاهده شد سبحان الله تا در آنمقام خیر کثیر و غنیمت وافر و نعمت باقی

و سلطنت دائمی برای العین مشاهده نکنند اینگونه رضا و تسلیم و مسرت و تکریم در آنمواقع هایلله از ایشان ظاهر نشود قل العظمة لله و القدرة لله و السطوة لله و القوة لله يخلق ما يشاء كيف يشاء لا اله الا هو القادر الغالب العلي العظيم

٦

بی سبب و اثر هیچ امری ظاهر نشده و نمیشود تفکر نما چه مقدار از نفوس از میان رفت و چه مقدار از بلاد و دیار که بتراب راجع و الیوم قاعاً صفتها مشاهده میشوند قسمت امروز اینست و از بعد حق عالم است که چه واقع شود گمان نکنید که احباً هم در این میان از سیوف ظالمان کشته شده اند قسم بافتاب ملکوت صدق که هر نفسی از دوستان الهی که در آن واقعه شربت شهادت آشامید برفیق اعلی صعود نمود و در ظل قباب رحمت الهی ساکن و مستریح گشت اگر آن مقامات بقدر سم ابره تجلی نماید کل بندای یا لیتی کنت معه ناطق میگردند و هر نفسی از دوستان که خسارت ظاهره بر او واقع شده آن ریح کامل بوده و هست اهل بها در ریح عظیم بوده و هستند اگر در یومی از ایام و وقتی از اوقات نظر بمقتضیات حکمت الهیه خسارتی واقع شود نباید از او محزون بود البتة حق او را بطراز ریح اعظم مزین فرماید آنه لهو الحق المقتدر العليم الحكيم انتهى

٧

هو الشاهد السامع المجيب

یا ابا طالب مظلوم میفرماید الحمد لله فائز شدی بآنچه که سبب عزت شماست در جمیع عوالم الهی این ذلت شما فخر عزت‌هاست و انشاء الله سجن شما و دوستان الهی علت و سبب حریت و آزادی اهل عالم است در همان ارض چهار ماه اینمظلوم تحت سلاسل و اغلال بود در حبسیکه شبه آن تا حال دیده نشده و قبل از آنهم در ساعات معدوده در سجن که محل حقیقی اصفیا و انبیا و اولیای حق بوده وارد شدیم حبس اول که ساعات معدوده باشد مدارا نمودند و حبس ثانی بکمال شدت و غضب و لکن در جمیع احوال مسرور بودیم و بکمال تسلیم و رضا صابر و ساکن یا طالب در سبیل الهی بر تو وارد شد آنچه بر مظلوم اشد از آن وارد قد اقتدیت به فی سبیل الله رب العالمین اگر جمیع اهل عالم لذت ذلت را در سبیل الهی بیابند جان و روان در تحصیل آن نثار نمایند زندگانی این ایام فانیه و الوان آن ناس را از ملاحظه عاقبت و استقبال منع نموده بشنو ندای دوست را بسبب ذلت خود ذلت از برای کسی مخواه مقام صابرین و شاکرین عظیم است جز حق مجو و جز او مخواه از مشیت خود بگذر و بمشیت الله ناظر باش

٨

معشر غافلین بر اطفاء نور الهی قیام نموده اند و شرذمه مغلین بر اخماد نار محبت رب العالمین منتهای جد و جهد را مبذول داشته اند آیا فرعون چه ریح برد و از اعمالش چه ثمر دید و از ظلمش چه اثر یافت با تمام همّت بر سفک دماء اطفال قیام نمود عاقبت ید قدرت و تربیت الهی کلیم را در بیت او تربیت نمود و ظاهر فرمود اراده الهی بر کل غالب است در شفقت حق جل جلاله و ظلم اعدا تفکر نما سی و دو سنه او ازید حزب الله را از نزاع و جدال و فساد منع نمودیم سحاب قضا امطار بلا بر ایشان ریخت معذلک صبر نمودند کلمات سخیفه شنیدند و جواب نگفتند کمال ذلت را دیدند و اعتراض نمودند کشته شدند و نکشتند معذلک خلق بی انصاف دست بر نداشتند اسم الله را دیده اید صبر و سکون و حلم و شفقت و محبت و وقار ایشان را اکثری دیده و میدانند معذلک او را مفسد قلم داده اند و بر ضرش قیام نموده اند اینست شأن خلق حق از ظلم

ظالمان چشم نپوشیده و نخواهد پوشید مخصوص در این ظهور که هر یک از ظالمین را جزا داده در رئیس روم از قبل و طائفان حولش تفکر نما قد اخذهم الله اخذ عزیز مقتدر چه که من غیر جهت آل الله را بسجن اعظم فرستاد و همچنین در رقشا و ذنب تفکر نمائید کاذب ارض طاء را که به صادق معروف ملاحظه کنید معذک خلق غافل بشعور نیامده‌اند و از بحر آگاهی و دانائی بالمره محرومند

آن جناب باید در جمیع احوال بافق اعلی ناظر باشد و بر خدمت امر قائم قسم بافتاب افق سماء معانی هر نفسی که از شما در سبیل الهی برآمد لدی الله مخزون و مکون این گلپاره‌های عالم که بجنود و صفوف و ظلم فخر مینمایند بملاقات آب قلیلی از هم بریزند بیک تب شعله نار غرور بیفسرد و آتش حرص و هوی منطقی گردد سبحان الله معذک منتبه نشده و نمیشوند

۹

جمیع دوستانرا بصبر و سکون و وقار وصیت نمائید و بگوئید یا اولیاء الله فی الارض باسم حق در جمیع عوالم الهی معززید ولکن در این دنیای فانیه که اقرب از آن منتهی میشود بذلت مبتلا در سبیل خداوند یکتا شماتت شنیدید و اذیت دیدید بحبس رفتید جان دادید ولکن بجهت ظلم چند نفس غافل نباید از حدود الله تجاوز نمائید یعنی نباید بنفسی تعرض کنید آنچه بر شما وارد لله بوده هذا حق لا ریب فیه و حال هم جمیع امور را باو راجع نمائید و بر او توکل کنید و تفویض نمائید البته او هم شما را وانمیگذارد اینهم لا ریب فیه هیچ پدری اولاد را بسع نمیدهد و هیچ صاحب غنمی اغنام خود را بگرگ نمیسپارد البته در حفظش سعی بلیغ مبذول میدارد

اگر چند یومی بمقتضای حکمت بالغه امور ظاهره بر خلاف مراد جاری شود باسی نبوده و نیست مقصود آنکه کل بافق اعلی ناظر باشند و آنچه در الواح نازل شده متمسک در اقلیم فساد پا نگذارند و در عرصه جدال و نزاع قدم نهند بجنود صبر و تسلیم و اخلاق و اعمال طیبه و کلمات بدیعه منیعه حق جلّ جلاله را نصرت نمایند

۱۰

ان یا رسول اگر از شمس سماء معنی پرسی در کسوف حسد مکسوف و مغطوء و اگر از قمر بقای قدسی خبر خواهی در خسوف بغضا مخسوف و مقنوع و اگر از نجم فلک عمائی اطلاع طالبی در افول غل مأفول و محجوب یک حسین و صد هزار شمر بر او قائم و یک خلیل و هزاران نمرود بر او محیط یک روح پاک و صد هزار قابض و یک حنجر و هزار هزار خنجر در تمام عمر شبی نیاسودم و در جمیع ایام دمی نیارمیدم گاهی سر مرا دیار بیدار بهدیه فرستادند و گاهی در هوایم بیاویختند وقتی مصاحبم سنان بود و وقتی مؤانسم خولی هر صباح که سر از فراش برداشتم بالای جدیدی استقبال نمود و هر شام که در محفل وحدت جالس شدم عقوبتی رخ گشود نه در بلایم تأخیری و نه در عقوبتم تعویقی

و مع ذالک قیامم در مقابل اعدا چون شمس واضح بود و ظهورم در بین ملکوت و اهل آن چون قمر لایح و در آنی بحفظ جانم نپرداختم و اقل من حین باسایش روانم دل نبستم جانم را انفاق سبیل محبوب نمودم و روانم را فدای مقصود حصنم توکلم بود و حرزم توسل بدوست و درع من اعتماد من و جندم رجای باوست

تا آنکه ظهورم سبب حسد اعدا شد و قیامم علّت غلّ اولی البغضا ای رسولمن اگر بیصر حدید و نظر جدید ملاحظه نمائی کلّ اشیا بل اهل منظر اعلی را از حزنم محزون بینی و از اضطرابم مضطرب مشاهده نمائی ای رسول صبح منیر روحانی در ظلمت حسد شیطانی مستور مانده و انوار شمس قدس صمدانی در حجاب غلّ ظلمانی محجوب گشته

۱۱

محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوبرا بفضای لا مکان تبدیل نمایند زهر بلایات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده لا جرعه بیاشامند در صحراهای بی آب مهلک بیاد دوست مؤاجند و در بادیه های متلف بجان فشانی چالاک دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده اند چشم از عالم بر بسته اند و بجمال دوست گشوده اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند پیر توکل پرواز نمایند و بجناب توکل طیران کنند نزدشان شمشیر خون ریز از حریر بهشتی محبوبتر است و تیر تیز از شیر ام مقبولتر

زنده دل باید در این ره صد هزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکو است این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده گردن برافراختیم و تیغ بی دریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم و سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیر او است در کنار فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجر انس آشیان سازیم و بمنتهی مقامات حب منتهی گردیم و از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البته این دولت بی زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت رب الارباب سر برآیم این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طی نماید و این وجه را پرده حجاب نشود

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته اند و بکمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته اند البته بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و لکن بعنایت الهی و تأییدات غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد

۱۲

بلی تیر قضای الهی را سینه منیر دوستان لایق و کمند بالای نامتناهی را گردن عاشقان شایق هر کجا خدنگی است بر صدر احباب وارد آید و هر جا غمی است بر دل اصحاب نازل گردد عاشقان را چشم تر باید و معشوقانرا ناز و کرشمه شاید حبیب گر صد ناله سراید محبوب بر جفا بیفزاید اگر شربت وصال خواهی تن بزوال درده و اگر خمر جمال طلبی در وادی حرمان پا نه مریم حزن را بسرور بخش و غم را از جام فرح درکش اگر خواهی قدم در کوی طلب گذاری صابر باش و رخ را مخراش و آب از دیده مپاش و از بی صبران مپاش پیراهن تسلیم پوش و از باده رضا بنوش و عالمی را بدرهمی بفروش دل بقضا در بند و بحکم قدر پیوند چشم عبرت برگشا و از غیر دوست درپوش که عنقریب در محضر قدس حلقه زینم و بحضرت انس رو آریم و از بریط عراقی نغمه حجازی بشنویم و با دوست ملحق شویم ناگفتنی بگوئیم و نادیدنی به بینیم و ناشیدنی بشنویم و باهنگ نور هیکل روح را برقص آریم و در حریم جان بزم خوشی بیارائیم و از ساقی جلال ساغر جمال برگیریم و بیاد رخ ذو الجلال خمر ییمثال درنوشیم چشم را از آب پاک کن و دل را از حزن بروب و قلب را از غم فارغ نما و باهنگ ملیح برخوان

گر تیغ بارد در کوی آنماه

گردن نهادیم الحکم لله

هر چه امر عظیم و بزرگست بلایا و محن او بزرگ ولکن امروز بلایا و محن دیده نمیشود چه که سماء فضل مرتفع است و بحر عنایت ظاهر اگر از جهتی کنوس بلایا و رزایا مشاهده شود از جهت اخیری طلعة ابهی با ید بیضا کوثر بقا عطا میفرماید اگر نعیق مرتفع است رحیق هم جاری و ساری

در یکی از الواح این بیانات از منزل آیات نازل قوله جلّ اجلاله و عزّ اعزازه بگو ای اولیای حق از شماتت معرضین و انکار منکرین محزون نباشید چه که این امور لم یزل و لا یزال دلیل بر حقیقت حق جلّ جلاله بوده اگر از شخص نادان غافل جاهلی کلمه نالایقی اصغا نمائید باسی نبوده و نیست چه که او و آنچه با اوست عنقریب بفنا راجع و شما الیوم از کوثر بیان رحمن میآشامید و کلمه انتم متی اصغا مینمائید در این حین ملکی از ملائکه مقرّین که طائف حول است عرض نمود یا الهی و سیّدی و مقصودی و محبوبی و محبوب من فی السموات و الارض از بحر جود و شمس فضل تو سائلم که صد هزار سب و طعن و لعن در محبت بشنوم و یکبار این گوش باصغای کلمه احلی انک انت من اهل البهآ فائز شود انتهی

اکثر من علی الارض الیوم از حق معرضند و از بحر آگاهی بی نصیب گفته و میگویند آنچه را که اهل فردوس اعلی و نبیین و مرسلین از آن در نوحه و ندبه اند لیس هذا امر اول امر ظهر فی الامکان اولیای حق باید در کلّ احوال بکمال همّت و استقامت بخدمت امر مشغول باشند جناب رومی علیه الرحمه میگوید مه فشانند نور و سگ عوعو کند باید نظر جمیع باصلاح عالم باشد و بما ینبغی لحضرة الانسان البتّه نفسیکه بقایش مخالف امر الله باشد او را اخذ نموده و مینماید از حکمت بالغه کسی آگاه نبوده و نیست

حمد مقدّس از قلم و مداد ساحت امع اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزاست که اهل بها را بیلا تربیت فرمود و بملکوت بقا راه نمود تعالی مقتدریکه اشجار فردوس اعلی را از خون مرتفع فرمود و بلند نمود و بلایا و قضایا را مع حدّت و تلخی لا نهایی در کام احبّایش احلی از سکر مقدر داشت اوست محبوبیکه باسا و ضرّاً عشاقش را از سیلش منع نموده و نخواهد نمود

لعمر محبوبنا و محبوبکم جان اگر در رهش فدا نشود بخردلی نیرزد و جوهر روح اگر بر قدومش نثار نگردد از صخره پست تر و بیمقدارتر ولکن این جوهر را جز صرافان احدیه کسی نشناسد بی بصر اگر در فردوس اعلی وارد شود چه قسمت برد و بی سمع اگر بسدره طوبی نزدیک شود چه استماع نماید صرافان این جوهر گران بها نفوسی هستند که میفرماید لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون و همچنین میفرماید لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله

آیا گمان می رود نفسی را موت ادراک نماید لا والله کلّ نفس ذائقة الموت در اینصورت البتّه اگر نثار محبوب شود و فدای مقصود اولی و احسن استغفر الله از این ذکر چه که صد هزار رتبه ارجح و اولی از این ذکر هم استغفر الله از حق جلّ جلاله سائل و آمل که ابصار کل را بکحل عرفان منور فرماید تا جمیع بچشم ظاهر و باطن مشاهده نمایند آنچه را که اهل نفس و هوی از مشاهده آن محرومند و از عرفان آن ممنوع و التّکبیر

و البهآ علی الدّین ما منعهم شیء من الاشیاء عن التّوجّه الی الوجه بعد فناء الاشیاء و ما خوفهم ضوضاء اهل الانشاء الدّین شغلهم زخارف الدّین و غرّتهم الوانها علی شأن نبذوا امر الله عن ورائهم سوف یطوی الله بساطهم و یسط بساطاً آخر انه لهو الفرد الواحد القویّ الغالب القدير

اگر گاهی بمقتضای حکمت بالغه الهی امری منافی ظاهر شود البته آن سبب ظهور نعمتهای ربّانی و مائده‌های سمائی است در امور واقعۀ در ارض یاء تفکر نما عمری هر فقرۀ آن سبب اعلاء کلمة الله و ارتفاع امر اوست آنچه در ایام ظهور ظاهر شود اگر بر حسب ظاهر ذلت است صد هزار عزّت در آن مستور و اگر نقیمت است صد هزار رحمت در آن مکنون

اگر نفوس غافلۀ بر اسرار شهادت آگاه میشدند هرگز مرتکب این امور نمیگشتند و لکن الله ضرب علی فهم و بصیرت و عقولهم و ادراکاتهم چه که ریح عظیم را از خسارت شمردند و بدست خود نصرت کردند و شاعر نیستند آنه ینصر امره مرّة بعد آنه و اخری باولیائه از قلم اعلی در بارۀ آن نفوس طیبۀ مبارکه نازل شد آنچه که عالم و خزائن و اسبابش بآن معادله نینماید

سوف یرون الغافلون و الظالمون جزاء اعمالهم

۱۶

اهل ارض بسیار غفلت نموده‌اند و چنان گمان کرده‌اند که میتوانند امر الله را معدوم نمایند و یا انوار الله را اطفاء کنند و یا چراغهای قدسی را خاموش نمایند فباطل ما هم یظنون قسم بخدا که هر چه در اطفائش سعی نمایند روشن‌تر میشود و آنچه در احمادش بکوشند مشتعل‌تر خواهد شد مشیت الهی محیط بر همه مشیتها است و اراده او فوق اراده‌ها است چه که جمیع من فی السموات و الارض بنفحهئی از نفحات مقدّسش که بکلمۀ امریه اطلاق شده موجود شده‌اند و بحر فی فانی خواهند شد لم یزل و لا یزال در علو سلطنت خود بوده و در سمو رفعت خود خواهد بود کل عاجزند نزد ظهورات قدرت او و کل معدومند عند بروزات سطوت او

و همیشه ایام چشم دوستان او گریان بود و دشمنان او از غفلت خندان و لکن آن گریه را صد هزار رحمت از عقب و این خنده را هزاران نقیمت از پی و عنقریب ثمر هر دو از شجرۀ قضا میروید زهی مفاخرت برای چشمی که قابل گریستن شود و زهی توفیق که گردنی قابل کمند دوست گردد

۱۷

فوالله لو کان للدنیا و ما فیها قدر عند الله علی قدر بعوضه لن تصل الذلّة فیها علی احد من المؤمنین فارتفعوا انظروا عن الدنیا و اهلها ثم انظروا الی وجه الذی اشرق کالشّمس عن افق قدس لم یبع ثم اجتمعوا علی نصر الله و ارتفاع کلمته و لا تصبروا فی ذلک اقلّ من آن و هذا نصحی علیکم ان اتم من المقبلین انّ الله قد کتب علی نفسه بان ینصر الذینهم نصروا امره و کانوا من النّاصرین و الحمد لله ربّ العالمین

۱۸

الهی الهی تری اولیائک مقبلین الیک و متمسکین بحبل اوامرک و احکامک اسئلک بامواج بحر بیانک و بالذی به زینت افلاک سماء قدرتک ان تحفظهم بجودک و جنودک

ای ربّ تری احبائک فی ایران تحت برائن الضّغینه و العدوان اسئلک برحمتک الّتی سبقت الامکان ان تبعث من الارض من یقوم علی نصرتهم و حفظهم و اخذ حقوقهم و دیاتهم من الذین نقضوا عهدک و میثاقک و ارتکبوا ما ناح به سگان مدائن عدلک و انصافک انک انت المقتدر العلیم الحکیم

* * *

منتخباتی از آثار مبارکہ حضرت عبدالبہاء

۱

هو اللہ

ای پروردگار این جانہای پاک پرواز بافلاک نمودند و در خدمتت زیرک و چالاک بودند از دیگران بریدند و بتو گرویدند و بسرچشمہ حیات رسیدند حال شہپر اشتیاق گشودند و از این جهان صعود نمودند و بکشور تو رسیدند در جهان پنهان شادمان فرما و در سایہ سرو امید منزل و مأوی بخش و بخشش بی پایان و آموزش بیکران شایان فرما آیات مغفرت کن و مظاهر عفو و مہبت فرما توئی بخشندہ و مہربان و توئی آمرزندہ گناہان

عبدالبہاء عباس

۲

هو الأبھی

ای پروردگار این جانہای پاک از جهان خاک بیزار شدند بجهان تو پرواز کردند و از کشور تاریک باقلیمی روشن صعود فرمودند درین آشیانہ پست دلتنگ بودند آرزوی آہنگ لائہ آسمانی کردند دویدند و پریدند تا آنکہ رسیدند آمرزگارا بیامرز مہربانا بنواز ای بی نیاز ببخش و ہمدم و ہمزاد باش توئی آمرزندہ و درخشندہ و بخشندہ و توانا

عبدالبہاء عباس

۳

هو اللہ

ای ربّ غفور این طیور شکور را تن اسیر قبر مطمور گردید و جان بہ بیت معمور پرواز نمود از دام خاکدان رھائی یافتند تا در جهان آسمان حیات جاودانی یابند و بظلّ شجرہ امید بشتابند و در جنّت ابھی ملکوت اعلیٰ بر شاخسار بقا لانہ و آشیانہ نمایند و بالحن بدیع و نغمات ملیح بتسیح و تھلیل پردازند

ای خداوند مہربان این نفوس مرغان چمن تواند و ببلبلان گلشن تو در حدیقہ غفران لانہ عطا کن و بمحفل تجلی ابدی و جلوہ ربّانی و لقای سرمدی فائز فرما و تا ابد پایندہ و برقرار دار

توئی آمرزندہ و بخشندہ و مہربان ع ع

۴

هو اللہ

ای یزدان مهربان از افق انقطاع نفوسی را مشرق و لائح فرمودی که مانند مه تابان جهان دل و جانرا روشن و منور نمودند و بکلی از وصف وجود فانی گشتند و بجهان باقی شتافتند هر دمی شبنمی از یمّ عنایت در گلشن قلوب مبذول داشتی تا طراوت و لطافت بی‌نهایت یافت و نفعات قدس احدیّت منتشر شد و جهان معطر گشت و کیهان معنبر شد

حال ای یزدان پاک نفوسی را مبعوث فرما که مانند آن پاکان آزاده گان گردند و عالم امکانرا بخلعت جدید و قمیص بدیع مزین نمایند جز تو نجویند و جز در ره رضایت نپویند و جز رازت نگویند

ای خداوند مهربان این نوجوانرا بآنچه اعظم آمال پاکانست موفّق فرما پر و بالی از تأیید و انقطاع و توفیق عنایت کن تا در فضای رحمانیّت پرواز نماید و بموهبت موفّق گردد آیت هدی شود و رایت ملأ اعلیٰ تویی توانا و تویی مقتدر و بینا و شنوا

ع ع

۵

هو الله

ای بنده خدا جان بجانان تسلیم کن و سر در ره یزدان فدا کن هر جان که فدای جانان نگرده خاک گردد و هر دل که در محبّت حق غرق خون نشود گوشت پاره ناپاک شود و البهآء علیک ع ع

۶

هو الله

ای بازماندگان شهادی سبیل الهی نامه‌های شما رسید با وجود عدم فرصت آنی بدقت تمام قرائت گردید ولی منفرداً هر یک را جواب ممتنع و مستحیل است لهذا جمعاً جواب مرقوم میگردد البتّه معذور خواهید داشت

فی الحقیقه از دست تطاول اهل عدوان و هجوم درندگان و ایلغار گرگان بلایای شدید و رزایای عظیمه و مصائب مخیفه بر آن نفوس مقدّسه وارد که هر یک از آن مصائب سزاوار گریه و زاری و ندبه و بیقراریست اگر چشمها خون گرید تسلی حاصل نشود حسرت و ماتم و اندوه و غم از اینجهت عبدالبها را احاطه نموده

ولی چون امعان نظر شود مشاهده گردد که این بلایا و محن و رزایای متابعه بی در پی هرچند قاصم ظهر است و قاطع ازر و آفت صبر است ولی از اعظم مواهب حیّ قدیر است که نفوسی را در سیل خویش بقربانی قبول نماید تا تاج شهادت کبری بر سر نهند و بر سریر سلطنت ابدی استقرار یابند همیشه صفت مقرّبین این بوده و سمت مخلصین

این ایام حیات مانند ظلّ زائل البتّه منتهی گردد و بساط زندگانی منطوی شود جام تلخ فنا بدور آید و نار حسرت و حرمان شعله زند بنیان وجود برافند و نعره و فریاد بصمت و سکوت منتهی گردد شادمانی نماند کامرانی نهایت انجامد و هر کس با دستی تهی آهنگ جهان دیگر نماید و با نهایت افسوس و حسرت همدم شود تصوّر ایام ماضیه و راحت و خوشی و عزّت منقضیه را اثری باقی نماند بلکه بخسران عظیم گرفتار گردد و ضرر و زیان آشکار و عیان شود

ولی یاران باوفا شهیدانرا امواج بحر سرور بهیجان آرد و بشارات سبحانیّه روح و ریحان بخشند بدرقه عنایت رسد و الطاف حضرت بیچون رهنمون گردد که الحمد لله در ایام زندگانی در این دار فانی در سبیل الهی هدف سهام گردیدیم و در تحت تهدید تیغ و سنان بودیم هر روز تیر جفائی دیدیم و در هر دم جرعه‌ئی از کأس بلا چشیدیم تا آنکه بقربانگاه عشق شتافتیم و دل و جان در سبیل رحمن فدا نمودیم

لهذا در آندم نهایت سرور حاصل گردد و بشارات الهیّه چنان احاطه کند که در کمال شادمانی و کامرانی و بشارات روحانی صعود بافق عزّت نماید حال امید ما نیز چنین است که از این جام رحمانی و از این صهای روحانی قطره‌ئی بهره و نصیب بریم انّ ربّی یختصّ برحمته من یشاء لا اله الا هو الفضل الکریم

حال الحمد لله بازماندگان شهدا مانند بنیان متین ثابت و راسخ و مستقیمند در شرق و غرب ثابت نمودند که جانفشانند و بقرانگاه عشق شتابند در کشور محبت شهریارند و بر سریر عزّت ابدیه پایدار شهسوار میدان شهادتند و امیر اقلیم انقطاع و استقامت

پس شما محزون باشید مغموم مگردید افسرده منشینید پژمرده مگردید بلکه بشکرانه پردازید که بقیّه آن سرورانید و بازماندگان آن مقرّبان درگاه کبریا این مصائب و بلایا فی الحقیقه اکلیل جلیل است که جواهر زواهر آن بر قرون و اعصار بتابد

۷

هو الابهی

ای یاران الهی ای مقبولان درگاه حضرت غیر متناهی حضرت شهید چون نور سعید از مطلع توحید ساطع و لامع و واضح و مشهود ولی بصائر محروم با چهره تابان و جبین مبین و جمال دلنشین از اعلی افق علّیین ندا میکند ای یاران من ای بزرگواران من من کأس طافح از موهبت کلبّه نوشیدم و شهد ملکوت ابهی را از دم شمشیر چشیدم پیراهن کهن برانداختم و در افق عزّت علم افراختم و از عالم خاک باعلی افق افلاک سمند شهادت تاختم از این افق روشن ندا مینمایم ای عزیزان من ابواب موهبت کبری مفتوح است و صدور اهل بها مشروح و کأس عطا در دورانست و نغمات طیور فردوس اعلی واصل باذان نسیم ریاض ملکوت ابهی عنبرشمیم است و ندیم خلوتگاه حقّ هر شخص حلیم صلاهی عام است که بلند از درگاه عزیز علام است ندای یا بشری است که متابع از ملأ اعلیست

قدر این فضل را بدانید و قیمت این موهبت را بشناسید رحمت حق بحر بی‌پایانست و الطاف جمال ابهی چون مه تابان اگر بدانید چه فیضی شاملست و چه فوزی کامل قسم بروی دلجوی محبوب ابهی و آن تبسمهای جان‌افزای آن دلبر بی‌همتا رقص کنان جان‌فشانی کنید و پاکوبان بمیدان قربانی میشتابید یکدست جام لبریز شهادت را در دست گیرید و یکدست صید موهبت کبری را بشست آرید و طوبی طوبی گویان و بشری بشری فریادکنان در میدان فدا دست در آغوش دلبر شهادت کبری کنید

ای یاران دل و جان من دمی محسبید و نفسی مبارمید و آئی تائی نکنید بکمال فرح و سرور و ثبوت بر عهد و میثاق ربّ غفور و امید وصول بافق پر نور در نشر نفعات الله کوشید و در ترویج امر الله منادی میثاق گردید و مبشّر بعهد و پیمان از ندی عنایت بنوشید و بکمال همّت بکوشید و در آتش محبت الله بجوشید و بجان و دل بخروشید تا محرم این سروش گردید و همدم این ادراک و هوش

این جهان جهان سلطنت جمال ابهاست و این عالم مقرّر سریر حکومت حضرت اعلی آفتابش طالع من دون غروب قمرش لائح من دون افول نجومش ساطع من دون نزول افقش روشن من دون غیوم بحورش پرموج و طیورش در اعلی مرکز اوج انهارش تسنیم و سلسبیل است و اشجارش نهالهای باغ ربّ جلیل فسحتش وسعت لا مکان اقلیمش کشور جهان جان سرورش لقای ربّ غفور مانده‌اش فیوضات جمال مشکور کأسش کان مزاجها کافور عنوانش منشور حیات ابدی مقدّس از کرور دهور ای یاران من بانگ بانگ میثاق است و عهد عهد محبوب آفاق و موهبت موهبت نیر اشراق تائید ابدیست توفیق سرمدیست قدرت حضرت الهی قوّت موهبت حضرت رحمانی دیگر چه خواهید و چه جوئید و در چه راهی پوئید البدار البدار

ای خویشان آن شهید دشت بلا شهیدان راه بها اعظم مقرّین درگاه کبریا و نجوم ساطعهٔ اعلیٰ افق ایمانند هرچند در جهان خاک سر باختند ولی در عالم پاک گردن افراختند خون مطهر بر تراب اغبر ریختند ولی بذیل کبریا در ملکوت ابهی آویختند و جام شهادت را در بزم لقا با شهد و شکر آمیختند شما که متعلّقین آن نفوس نورانی هستید باید بجهت انتساب شادمانی کنید و کامرانی فرمائید و از وجد و سرور در این فضای نامتناهی پرواز کنید و از خدا خواهید که پیروی آن نفوس رحمانی نماید ع

ای مبارک‌فرزند آن بزرگوار خبر موحش مدهش شهادت آن سراج هدی سبب اندوه و احزان دل و جان گردید و مورث حسرت و کدورت و تجدد مصائب عظمی شد بقسمیکه ضجیح و رقاق مقدّسه بفلک اثیر رسید و صریخ نفوس طیبّه طاهره باوج رفیع واصل شد این مصیبت کبری و رزیهٔ عظمی زخم بجگرگاه نفوس آگاه زد و دل‌های پاکانرا پرخون نمود و از دیده‌ها رود جیحون روان کرد فریاد و فغان از حقایق اشیا بلند شد و ناله و حنین از ملأ مقرّین مرتفع گردید روز روشن تار و تاریک شد و این ماتم اعظم زلزله و ولوله در امم تاجیک و امریک انداخت چشمها گریانست و قلبها سوزان بقسمیکه حزن و اندوه در قلوب ملأ اعلیٰ حاصل شد و تأسف و تحسّر در ملکوت ابهی پیدا گشت این چه ظلم شدید بود و این چه جور بی‌نظیر ولی حسرت از برای اینفانیانست که آن بندهٔ یزدان و برگزیدهٔ رحمن در مشهد فدا باوج ملکوت ابهی پرید و ما در این حیّز ادنی محروم ماندیم و مهجور گشتیم آنان دریای موهبت کبری را یکجرعه نوشیدند و ما در حسرت یک قطره گرفتار صد هزار بلا والا آن روح مجرد به بشارتی صعود بملکوت عزّت نمود که حقایق اشیا را بحرکت آورد ماهی لب‌تشنه بی‌رحمت بی‌برد و مرغ دم‌بسته بگلشن الهی پرواز کرد و بابدع نغمات در شاخسار احدیّت بفصاحت نطق بگشاد در افق امکان آفل بود در اوج لا مکان نجم بازغ شد در باختر نیستی متواری بود در خاور هستی کوکب ساطع گشت از عالم ظلمانی رهائی یافت و در آشیان الهی مقرر گزید در عرصهٔ خاک گرفتار بود در اوج افلاک آزاد گشت اسیر زندان بود در ایوان یزدان جلوه نمود چه موهبتیست اعظم از این و چه فضیلتیست اتمّ از آن اگر اهل ناسوت باوج رفیع آن کوکب ملکوت بی‌برند قسم بحضرت دوست که در اینجهان فانی دمی نیاسایند و راحت و آرام نجویند بلکه بنهایت آرزو بقربانگاه عشق دوند و جان و سر فدای حضرت معشوق نمایند ولی چه فائده که چشمها کور است و قلوب مبتلا بظلام دیجور لهذا عزّت اینمقام و شرف این رتبه از انظار بشر مستور تا هر نااهلی بملکوت عزّت بی‌نبرد و هر مخمور خمر غرور از کأس طهور نصیب نگیرد و هر محروم محرم راز حضرت بی‌نیاز نشود و هر مخمودی باتش عشق نیفرورد صعوهٔ جفا با بلبل وفا همپیر نگرود و غراب کین مانند طاوس علّین شهیر تقدیس نگشاید زیرا طیور قدس بگلشن الهی پرند و زاغان حرمان در گلخن فانی مقرر و مأوی گیرند باری باید شما که آیت آن نجم هدایتید و رایت آنمیر وفا

مانند پدر بزرگوار رفتار نمائید صبر و تحمل کنید و تبتّل و توکّل نمائید و بازماندگانرا تسلّی بخشید و حسرت‌زدگانرا بفضل بیمنتها نوید دهید تا کل با چشمی اشکبار بشکرانه حضرت پروردگار لب بگشایند که

ای خداوند بیمانند شکر ترا که آن سراج را در زجاج ملأً اعلی برافروختی و آن طیر وفا را بأشیانه ملکوت ابهی راه نمودی آن نهر کریم را بیحر عظیم رساندی و آنشعاع ساطع را بشمس حقیقت راجع فرمودی اسیر حرمانرا بحدیقه وصال درآوردی و مشتاق دیدار را بمحفل تجلی و لقا فائز فرمودی توئی یزدان مهربان و توئی منتها مقصد مشتاقان و توئی آرزوی جان شهیدان

ع ع

۱۰

هو الله

ای ثابت بر پیمان از خبر شهادت حضرت صادق بارق قلوب سوزان و دیده‌ها گریان گشت و صدور مجروح گردید و ارواح بحزن و حسرت مبتلا شد که آنمظلوم در دست حزبی ظلم و جهول افتاد و از شدت ضرب و لطم و وکّر شهد شهادت نوشید هرچند این در حقّ او موهبت بود و آثار حصول عنایت که موفق بفدا گردید و جان در مدینه شهادت حضرت اعلی افشاند ولی قلوب این مشتاقان مجروح گشت و نفوس این بینویان مبتلا بحسرت و افسوس شد ایکاش چشمها دریای محیط بود تا امواج سرشک مانند سیل نازل میشد ولی چه توان نمود که در عالم امکان وسعت ماتم یاران نیست سوختن و گریستن و ناله و فغان نمودن در این عالم محدود بحدود است ولی از این مصیبت در ملکوت وجود فزعی نامحدود از حق میطلبیم که اولاد آن بزرگوار را موفق فرماید و مؤید کند که سراج پدر افروزند و بر قدم او روش و سلوک نمایند

ای ثابت بر پیمان در خصوص انتقام مرقوم نموده بودید یاران باید مظلوم آفاق باشند و از برای قاتلان شفاعت نمایند و از حق طلب غفران کنند زیرا نادانند و غافل و مدهوش و بیهوش گمان کنند که خون احبّا سبیل است و یاران سزاوار قتل شدید و اگر بدانند این ظلم ننمایند و این دست تطاول نگشایند

۱۱

هو الله

ای امة الله المظلومه زنان توانگران هرچند در بالین پرند و پرنیان پرورش یابند ولی عاقبت بستر حریر مبدّل بحصیر و خاک حقیر و قبر صغیر گردد نام و نشانه نماند و راحت روز و مسرت شبانه نباید اما حقیقت عصمت و عفت یعنی نساء مؤمنات موقنات هرچند ظلم و ستم بینند و اذیت و جفا کشند و تالان و تاراج گردند و عزیزان خویش را کشته گشته خون ریخته شرحه شرحه در قربانگاه عشق بر روی خاک افتاده بینند اما عاقبتش حیات ابدیست و ملکوت سرمدی و شادمانی جاودان و کامرانی بی‌پایان پس تو محزون مباش که آن سرور ابرار را در دست ستمکار شهید سبیل پروردگار دیدی آن قتل نبود حیات بود و آن ناکامی نبود شادمانی بود و آن فنا نبود حقیقت بقا بود شکر نما که حلیل جلیل محترم را فدای آندلبر آفاق نمودی و قربان آن یار مهربان کردی و علیک التّحیّة و التّناء ع ع

۱۲

هو الله

ای بازماندگان حضرت شهید مجید فی الحقیقه این ماتم مورث درد و الم است زیرا آن نفس مطهر روح مصور بود ولی چون در سبیل ربّ جلیل جانفشانی نمود این ماتم سور است و این مصیبت سرور و جبر جانها همه در خطر است و حیات دنیا در گذر فرق است میان نفسیکه در بالین غفلت وفات یابد یا آنکه در میدان شهادت جام موهبت کبری بنوشد این خون عاقبت جمودت یابد و حیات بهدر رود ولی چون در سبیل جانان مسفوح و مسفوک شود سائل گردد و جاری شود و این سیلان و جریان الی الابد در قلوب باقی ماند لهذا شما از شهادت آن بزرگوار دلخون مباشید و محزون مگردید بلکه مسرور باشید و مشعوف گردید

۱۳

هو الابهی

ای بقایای آن نفس مقدّس آن جان پاک از اوج اعلاّی افلاک در ملکوت ابهی ناظر بشماست و ناطق بشنا که ای منتسبین و متعلّقین شادی کنید و آزادی و وجد و طرب نمائید و شادمانی که من از آن عالم آوده آزاده گشتم و در خلوتخانه ملکوت و صومعه لاهوت مستریح و آسوده گشتم از دست ساقی عنایت جام احدیّت نوشیدم و از جمال رحمانیّت شهد لقا چشیدم ایکاش صد هزار جان داشتم و فدای محبوب یکتا مینمودم و صد هزار سر داشتم و قربان دلبر یکتا میکردم از شهادت مسرور باشید نه مقهور مشعوف باشید نه ملهوف و البهآء علیک ع ع

۱۴

الله ابهی

ای بازماندگان آن انوار لامعه ای اطفال آن هیاکل مقدّسه ای یادگارهای آن حقائق نورانیّه هرچند پدرهای بزرگوار در میدان شهادت کبری جان باختند و از حضیض ناسوت ادنی تا اوج ملکوت ابهی تاختند و علم موهبت کبری در ملاء اعلیٰ افراختند ولی شما را نیز تنها نگذاشتند اگر پدر صعود نمود خداوند مهربانتر از پدر موجود است اگر بدانید که در نزد پدر حقیقی آسمانی چه قدر عزیزید البتّه بال و پر بگشائید و پرواز نمائید و البهآء علیکم یا احبآء الله ع ع

۱۵

هو الله

ای بنده مقبل آن نور مبین چون شمع روشن در انجمن عالم برافروخت و پروانگان گلشن رحمن حول آن سراج وهاج طائف گشتند و جز از حق از نفسی خائف نشدند و جان رایگان قربان نمودند و متّ از قاتل داشتند و لب شمشیر بوسیدند و بمنتها آمال خویش رسیدند و از شهد وصال حضرت ربّ متعال چشیدند ملاحظه کن که آن کأس چه صهبا و شهدی بود که چنین مستی و شیرینی داشت که مذاق شاربین شیرین و حتّی کام سامعین شکرین گشت و این حلاوت از مذاق و این لذّت از کام تا ابد الابد نرود و البهآء علیک ع ع

۱۶

هو الابهی

ای نهال بوستان شهادت کبری خبر شهادت حضرت پدر سبب حسرت و اسف و احزان بیحد و حصر گشت ولی آن ساذج وجود و روح غیب و شهود کأس شهادت کبری را از دست ساقی محمود نوشید و تأسی بحضرت اعلی و سید شهدا و حضرت روح نمود فوزی اعظم از این تصوّر نتوان نمود و فلاحی اکبر از این بخاطر نتوان آورد اگر آن شجر در سبیل جمال قدم بظاهر قطع شد الحمد لله نهالی سبز و خرم یادگار گذاشت انشاء الله فرع بر قدم اصل حرکت خواهد نمود و فیض و برکت حاصل خواهد گشت ع ع

۱۷

هو الله

ای یادگار شهدای سبیل الهی ملاحظه فرما که آن نفوس مقدّسه چگونه ترک دنیای فانی نمودند و جانفشانی کردند و در ملکوت تقدیس کامرانی جستند و با رخی نورانی از افق رحمانی مانند مهر و مه تابنده و درخشنده شدند در نزول مصائب و حصول متاعب باید یاد شهدا را تسلی خاطر نمود زیرا در بقای در این جهان غیر از زیان و خسران ثمری نه علی الخصوص بعد از افول آفتاب اکوان و نیر اعظم لا مکان

۱۸

هو الله

ای بندگان الهی ظالمان ستمکار مانند سگان خونخوار آهوان دشت یزدانرا سینه دریدند و خون آنمظلومان نوشیدند ولی ستمکاران مانند کلاب عنقریب بحفره تراب گریزند و با یکدیگر بستیزند و در عذاب ابدی زیست نمایند و در جحیم پشیمانی نومید و ناکام بنکبت ابدی گرفتار گردند اما آن آهوان الهی در دشت آسمانی نافه مشکین بگشایند و عالم بالا را معطر نمایند خداوند محبت و پیوند خواهد نه ظلم و ستم و علیکم التحیة و التناء ع ع

۱۹

هو الابهی

ای صدف پاک آن دردانه افلاک آن گوهر شاهوار اگرچه از رشته حیات عنصری بدرآمد ولی بر تاج عزت قدیمه گوهر آبدار گشت و در غایت درخشندگی جلوه نمود لعل بدخشان و یاقوت رمان و لؤلؤ و مرجان سزاوار تاج خسروانست غیرت الهیه آن در درخشنده را از دلت خاک نجات داد و بر اکیلی سلطنت جهان پاک مقرر داد نظر بسوی بالا کن بصر بصیرت را متوجه ملکوت ابهی نما آن دردانه را در غایت شعشه در تاج عزت سرمدی بینی ع ع

۲۰

الله ابهی

ای ورقه محزونه تو قرینه آن نور مبین و نجم منیر بودی و در یک برج همدم و قرین او از برج ناسوت بیت الشرف ملکوت صعود نمود و در اوج اعلی و افق ملکوت ابهی درخشید و تو در حضيض ادنی باقی و برقرار و در نهایت ابتلا ولی او ندا مینماید ای حمامه همدمم لانه خاکی گذاشتم و در سدره منتهی در ملکوت ابهی از برای تو و خویش آشیانه مهیا ساختم و بابدع الحان در افنان شجره طوبی بمحامد و نعوت جمال ابهی مشغولم پس کودکان را نوازش ده و فرزندان را پرورش و بیشارات الطاف محبوب ابهی نوید بخش که در این ساحت بسیار عزیزند و در این عالم ساغرشان لبریز اگر من شهید شدم و از چشم ناپدید ولی شب و روز یاد کنم تا از غم آزاد شوند و پدر مهربانشان بحقیقت حضرت رحمن است و جناب یزدان دیگر چه غم دارند و چه الم دنیا هر چه باشد باشد میگذرد شرابش سرابست و عذیبش عذاب حلوش مرّ است و لطفش جور پس مستبشر باشید و مسرور و متشکر باشید و پرچبور و البهآء علی کلّ من انتسب الی الشّهآء ع ع

۲۱

هو الابهی

یا من ینتمی الی من شرب كأس الفداء بكلّ سرور فی سبیل اللّٰه آن جوهر وجود الیوم در ساحت ملیک غیب و شهود بفضل و جودی موقّ و مؤید که هیاکل عظمت و مظاهر عزّت تمنّای خدمت ایشان مینمایند اگر بظاهر بذلت کبری شهید شدند ولی بحقیقت بر سریر عزّت سرمدی جالس عنقریب مشاهده خواهد شد که ملوک بآن تراب تبرک خواهند جست و جمیع اعناق خاضع خواهد گشت ذلت الرقاب لعزّهم و سلطانهم و عنت الوجوه لقوة برهانهم چون در عالم شهود چنین گردد ملاحظه فرما که در عوالم الهیّه که مقدّس از ادراک اهل امکان است چه خواهد بود

عبدالبهآ ع

۲۲

احبّای الهی را بموهبت شهادت بشارت دهید که شهیدان سرور عاشقانند و سالار مشتاقان هر یک در ملکوت ابهی بر سریر سلطنت ابدیه جالس و بیا لیت قومی یعلمون ناطق اگر خلق بدانند که چه مقامی از برای آنجهای پاک مقرر البتّه دمی نیاسایند و خود را بآلایش دنیای فانی نیالایند و موی مشکبوی خویش را بخون پاک بیالایند ولی چه فائده که آن مژده در دلها جلوه نموده و علیک التّحیّة و التّناء ع ع

۲۳

هو اللّٰه

ای طالب رضای حضرت کبریا وقت ندارم مشغول ذکر و فکر و ماتم حضرات شهدا روحی لهم الفداء هستم از جهتی این مصیبت چون خنجر زخم بجگرگاه زده چنان زخمی که مرهم نجوید و التیام نیابد و از جهتی دیگر ملاحظه میشود که در میدان فدا چنان جشنی تزیین یافت و بزمی آراسته گشت که نشئه باده‌اش تا ابد الآباد در سر روحانیان و دماغ رحمانیانست و ملأ اعلی و اهل ملکوت ابهی تحسین تشریح سرّ فدا مینمایند که تفسیر جمیع کتب آسمانیست از اینجهت قدری تسلّی حاصل باری عنقریب از سقایه بخون مزرعه امر اللّٰه چنان گل و ریاحین برویاند که شرق و غرب معطر گردد و جنوب و شمال معنبر شود والسّلام

ای ستمدیده در سبیل الهی هرچند ستمکاران ستم نمودند و جاهلان سهم و سنان روا داشتند یکی لعن نمود و دیگری طعن یکی سزاوار جفاست گفت دیگری مستحق هزار بلاست فریاد کرد یکی بعقاب حکم کرد دیگری بشکنجه و قتل و عذاب فتوی داد ولی کلّ این مصائب در سبیل معطی المواهب بود لهذا باید مسرور باشی و مشعوف و ممنون باشی و خوشنود که الحمد لله در راه محبت جمال قدم روحی لاجبانه الفداء هدف تیر بلا شدی و صدف لؤلؤ وفا اذیت در محبت حضرت احدیت دیدی و مشقت در طریقت حقیقت کشیدی این درمان بود نه درد صفا بود نه جفا ای کاش جمیع بلاها در این راه بر عبدالبهاء وارد تا فدای جمیع دوستان جمال قدم گردد ع ع

ای ستمدیدگان سبیل الهی ظلم و اعتساف مردم بی انصاف همیشه بر اولیای الهی واقع و جفای مردمان بیوفا همواره بر اصفیای الهی وارد همیشه دوستان حق جام بلا را از دست ساقی بقا نوشیدند و هدف سهام و سنان طعن و لعن و سب طاعیان باغیان گشتند و مورد زجر و ظلم عوانان از اهل جهان این بلا جامی است که محبوب آفاق سرمست آن بود و این مصائب نوری است که جبین مبین کوکب اشراق بان روشن بود

گمان مکنید که این تعرض و اذیت اسباب وهن و ذلت شما بود بلکه والله الّذی لا اله الا هو عزّت ابدیه است و موهبت سرمدیه این عذاب عذب است و این تعب طرب این زهر شکر است و این سم قند مکرر این دوی تلخ درمان است و این زخم جگرگاه مرهم دل و جان ولی مذاق سالم باید تا حلاوتش را بچشد و لذتش را احساس کند والا صفرائیان را شهید و شکر تلختر از زهر است و سودائیان را شربت قند مضرتر از سم مکرر

باری ای احبای الهی از این بلا محزون مباشید و دلخون نگردید عنقریب مشاهده خواهید نمود که کلّ بان افتخار کنند و سروری دو جهان جویند یکی گوید که من در فلان عهد بجهت ایمان و ایقان بحق زجری چنین دیدم و اجری چنین بردم دیگری گوید در سبیل محبت محبوب آفاق در فلان وقت سم نقیع را چون جام سلسبیل نوشیدم و بغیض ابدی رسیدم دیگری گوید که من بعبودیت آستان حضرت یزدان در حبس و زندان افتادم و فیض بی پایان بردم دیگری گوید بسبب اقتباس انوار از نیر اثیر اسیر سلاسل و زنجیر شدم و چنین اجر بی نظیر یافتم دیگری گوید از اشتعال نار عشق در قلب و سینه بقریانگاه حق شتافتم و لب شمشیر را بوسیدم دیگری گوید پدر بزرگوام در ره خداوندگارم در میدان فدا هیکل مقدّسش ارباً ارباً شد دیگری گوید که جدّ محترم از دست ساقی الست سرمست جام شهادت شد و مظهر الطاف و عنایت گشت و دیگری گوید که خاندان مقدّس ما در سبیل حضرت دوست ویران شد دیگری گوید دودمان پاک ما در اعلاء کلمة الله بی سر و سامان گشت باری کلّ فخرکنان خندان پاکوبان کف زنان این وقایع را شرح و بیان کنند و بر سائر طوائف عالم فخر و مباهات نمایند آنوقت بحسب ظاهر نیز واضح و باهر شود که این مصیبات و بلاها در سبیل جمال مبارک چه موهبت عظمی بود و چه رحمت کبری پس حال ای یاران دست شکرانه بدرگاه خداوند یگانه بلند کنید و بگوئید ای خداوند یکتا ای پروردگار بیهمتا ستایش و نیایش تو را که این اکلیل جلیل را بر سر این ضعفا نهادی و این رداء عزّت ابدیه را بر دوش این فقرا دادی پرتو تقدیست بر

هیكل ترابی زد انوار جهان ابدی ظاهر شد شعله عنایت از نار موقده ظاهر شد و قلوب را حیات جاودانی داد شکر تو را بر این موهبت و بر این عنایت و بر این رحمت که این ضعف را بآن مخصّص داشتی توئی کریم و رحیم و مهربان ع ع

۲۶

هو الله

ای راضی بقضا حمد کن خدا را که بچنین مقامی فائزی سیل رضا پیمودی و بقدر و قضا تسلیم گشتی توکل بر حق نمودی و در این مصیبت عظمی نهایت ثبوت و استقامت ابراز فرمودی یاران الهی را چنان باید و شاید که چون مبتلای بمصیبت گردند و برزیه کبری گرفتار شوند دیگرانرا تعزیت دهند و تسلی بخشند زخرا بانوار رضا برافروزند و پرده جزع و فزع و زاریرا بتمامه بسوزند زیرا در موارد بلا حزن و اندوه و فریاد و فغان دلیل عدم اطمینان و ایقانست
البته اگر انسان نفس مطمئنّه گردد از هیچ مصیبتی آزردن نشود هرچند بمقتضای بشریت البته تأثر حاصل گردد اما هویت قلب از نسیم قضای الهی چنان زنده گردد که غبار جزع و فزع بکلی بنشینند و انوار تسلیم مانند صبح مبین لامع و ساطع گردد و علیک التّحیّة و الثّناء ع ع

۲۷

هو الابهی

ای سرمستان پیمانۀ پیمان وقت آنست که بادیۀ هجران پیمائید تا بسرمنزل جانان رسیده پیمانۀ موهبت رحمان پیمائید جشن الهی گیرید بزم روحانی بیارائید و با چنگ و چغانه نغمه و ترانه بستایش و نیایش جمال ابهی ساز کنید تا بآهنگ ملاً اعلی و فرهنگ طیور حدائق قدس بنوازید
ای احبای الهی از تعرّض جاهلان دلتنگ نشوید و از موارد بلا در این جهان پریشان نگردید قوه محرکه آفاق در نشر نفحات بلاایاء وارده بر احبّاست و رزایاء متابعه بر اصفیا
ملاحظه کنید هر چه جفا بیشتر دیدند علم وفا بلندتر شد و هر چه بلا بیشتر مشاهده نمودند فیض جمال ابهی عظیمتر گشت زیرا جلوۀ انوار در شب تاریک و تار است و اشراق سرج لامعه نورا در لیلۀ لیلا لهذا وجوه غرا در شدت بلا در نهایت شعاع و صفا و قلوب اصفیا در زیر سلاسل و اغلال در غایت طرب و سرور و حبور و انجذاب
حضرت اعلی روحی له الفداء در قیوم الاسماء خطاباً بجمال ابهی میفرمایند یا سیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لک و ما تمیّت الا القتل فی سبیلک ملاحظه کنید که اعظم آمال آن سرور ابرار و نیر انوار شهادت در سبیل حضرت مختار بود دیگر معلوم است که منتها آرزو و آمال یاران چه باید باشد
و علیکم التّحیّة و الثّناء ع ع

۲۸

هو الله

ای عباد حق و اماء رحمان

عشق ز اول سرکش و خونی بود

تا گریزد آنکه بیرونی بود

از لوازم حبّ صادق تحمّل بلا یا و محن سابق و لاحق است عاشق مفتون همواره آغشته بخونست و مشتاق دیدار همیشه آواره دیار فنعم ما قال

عاقلان خوشه‌چین از سرّ لیلی غافلند

کین کرامت نیست جز مجنون خرمن‌سوز را

لهذا در جمیع قرون و اعصار ابرار هدف تیر بلا بودند و مقتول سیف جفا گاهی جام بلا نوشیدند و گهی سمّ جفا چشیدند و دمی آسایش و راحت ندیدند و نفسی در بستر عافیت نیارمیدند بلکه عقوبت شدید دیدند و بار محنت هر یزید کشیدند و در سجن و زندان دل از جهان و جهانیان بردند

لهذا اکثر اولیای الهی در مشهد فدا شهید گردیدند صبح هدی حضرت اعلی در افق فدا افول فرمود حضرت قدّوس بدلبر شهادت کبری مأنوس شد جناب باب در قربانگاه عشق فتح باب نمود حضرت وحید در میدان جانبازی فرید گشت جناب زنجانی در دشت بلا قربانی شد حضرت سلطان الشّهداء بمشهد فدا شتافت جناب محبوب الشّهداء در قربانگاه الهی بشارت کبری یافت حضرت اشرف در معرض شهادت بشرف عظیم مشرف گشت حضرت بدیع در مورد فنا سبحان ربّی الابهی گفت شهدای ارض یاء ساغر صهبای شهادت کبری را بنهایت حلاوت نوشیدند شهدای شیراز در میدان عشق با نغمه و آواز جانبازی نمودند کشتگان دشت نبریز از جام لبریز سرمست گشتند شهدای تبریز در میدان جانفشانی شوری انگیختند و رستخیزی نمودند جانبازان مازندران ربّ احتم علینا هذه الکأس الطّافحة بالرحیق فریاد نمودند شهدای اصفهان بنهایت روح و ریحان جانفشانی کردند

خلاصه نوک خاری نیست کز خون شهیدان سرخ نیست و ارضی نیست که بدم عاشقان رنگین نگردید مقصود اینست تا بدانید که تحمّل بلا یا و محن و شهادت در سبیل ذو المنن از آئین دیرین عاشقانست و منتهی آرزوی مشتاقان پس شکر کنید خدا را که از این ساغر جرعه‌ئی نوشیدید و از بلا یای سبیل آندلبر سمّ قاتلی چشیدید این زهر نه شهد و شکر است و این تلخ نه قند مکرر است

فیا شوقی الی کلّ بلاء فی سبیل الله و یا طربا من کلّ مصیبه فی محبة الله و یا طوبی لمن ذاق مرّ الجفاء حبّاً بجمال الله و یا طوبی لمن خاض فی بحر الرّزایا شوقاً الی لقاء الله در هر دم باید صد شکرانه نمود که مورد بلا در سبیل هدی شدید و معرض جفا حبّاً بحضرت کبریا گردیدید

عاقلان از حلاوت این کأس بیخبر ولی عاشقان از نشئه این باده سرمست و پرترب هر دیده بینا که روی آندلبر رعنا دید آشفته گردید جانفشانی نمود و هر گوش شنوا که آن نغمه ربّانی بشنید مستمع از فرط طرب جانبازی فرمود پروانه عشق حول سراج الهی بال و پر بسوزد و سمندر حبّ در آتش عشق برافروزد مرغ بیگانه را از حرارت این آتش بهره و نصیب نه و طیر ترابی را در این دریای الهی خوض و شنائی نیست الحمد لله شما ماهیان این دریائید و مرغان این صحرا و پروانه‌های این شمع و بلبان این چمن

و علیکم البهآء الابهی ع ع

ای یاران عبدالبهآء نفوس مقدّسی از احبّ با سرور بیمنتها بمشهد فدا شتافتند و علم شهادت کبری افراختند و ولوله‌ئی در آفاق انداختند و قلوب صافی را بنار احتراق گذاختند دفتر عشق گشودند و طغرای سلطنت ابدیه نمودند و منشور عزّت الهیه تلاوت

فرمودند و بخون خویش صفحات آفاق را بآیات عبودیت مرقوم نمودند و گوی سبقت از میدان موهبت ربوندند اما ما بیچاره‌ئیم افتاده‌ئیم بیکاره‌ئیم آشفته‌ئیم آوده‌ئیم افسرده‌ئیم که از این میدان بازمانده‌ئیم آنان از حیّز امکان تا قطب لا مکان پرواز نمودند و با طیور قدس در ملکوت ابهی دمساز گشتند و باواز بلند یا لیت قومی یعلمون فریاد برآوردند و ما در اینجهان تنگ و تاریک اسیر آب و رنگیم و مشغول بشنون بیگانه و خویش آن چه موهبتی و این چه محنتی آن چه اوجیست و این چه حسیضی آن چه علّینی و این چه سجّینی آن چه عالم نورانی و این چه جهان ظلمانی فاعبروا یا اولی الابصار انتبهوا یا اولی الالباب افتکروا یا اولی الافکار و علیکم التّحیّة و التّناء ع ع

۳۰

ای یاران این زندانی فی الحقیقه در سنین سابقه بلای ناگهانی چنان احبّای رحمانیرا احاطه نمود که از وصف خارجست و بیان غیر ممکن ولی یاران آندیار در سبیل پروردگار جان‌نثار و از جهان و جهانیان بیزار بودند لهذا آستین بر جهان افشانند و پاکوبان کف‌زنان رقص‌کنان بمشهد فدا شتافتند و در قربانگاه عشق بزمی آراستند و جشنی خواستند یکی خواننده شد دیگری سازنده یکی نازنده شد و دیگری بازنده سور و سروری بر پا شد و محفلی آراسته گشت که سراجش پرتو شهادت کبری شرابش زلال محبّت الله زجاجش جام عطا صهبایش موهبت ملکوت اعلی آوازش عجز و نیاز نغمه و سازش سبحان ربّی ابهی و بربط و عودش آهنگ آل داود و نغمه و سرودش نعت و ستایش مقام محمود چنگ و چغانه ضجیح تشبّث بملکوت شرب شبانه رحیق مختوم مطاعم موائد آسمانی شهد و شکر حلاوت محبّت الهی چه بزم خوشی بود و چه جشنی عظیم که ملاّ اعلی را حیران نمود و اهل ملکوت ابهی را بهیجان آورد از هر کناره صوت آفرین بلند شد و از هر کرانه ندای تحسین مرتفع گشت این جشن و سور سرور و حبور باعصار و دهور دهد و احقاب و قرون را روشن نماید پس شما باید نهایت فرح و شادمانی نمائید و سرور و کامرانی فرمائید که از این بزم نصیب بردید و از این جشن بهره‌ئی یافتید لهذا محفل انس بیارائید و انجمن رحمانی تأسیس نمائید تا در آن محافل مقدّسه بستایش و نیایش ربّ قدیم پردازید و اسباب شوق و شعف گردید و وسیله وجد و طرب شوید و سایرین را نیز بسرور و حبور آرید و از خمر طهور سرمست نمائید ولی از دائره حکمت تجاوز نمائید و علیکم البهآء ابهی ع ع

۳۱

هو الله

ای یاران باوفای جمال ابهی از ظلم و عدوانی که بر آن دو مظلوم آفاق واقع ناله و فغان نمودید و فریاد و انین بلند کردید حق با شماست آن دو آهوی برّ وحدت در دست کلاب و ذئاب گرفتار شدند و آن دو بلبل گلشن توحید در پنجه غرابهای پلید افتادند

البته قلوب یاران الهی از این ظلم و عدوان مانند شمع سوزان و با چشمی گریان انین و حنین آغاز نمایند اگر ببصر حدید ملاحظه نمائید والله الذی لا اله الا هو شجر و حجر و مدر از این ظلم و عدوان گریان گشت و از این آتش جهانسوز بریان و سوزان شد

آن مظلومان خاطر پشه‌ئی نیازرند و بمور ضعیفی دست تعدی نگشودند از هر گناهی معصوم بودند و پناهی جز درگاه حضرت حیّ قیوم نجستند بلکه گناهی جز انتباه نداشتند و تقصیری جز اسیری آن زلف مشکبار نمودند ذنب عظیمشان جلوه طاوس علّیین بود که شهپر تقدیس گشودند و مانند هزار هزاردستان بنواختند این بود قصورشان خطائی جز وفا نداشتند و دُردی

جز صفا نخواستند با وجود این محبت و ولا گرگان ظلمانی فی الحقیقه آن یوسفان نورانیرا هر دو سینه بجای پیرهن دریدند و از شدت بغض و کینه فی الحقیقه دم مطهر هر دو ریختند فسوف یجزیهم الله جزآ اعمالهم فی الدنیا و الآخرة و یخزیهم خزی الاولی و الاخری و الله منتقم عظیم

اما آن دو نفس مبارک مانند حمامه قدس بملأ اعلی پرواز نمایند و در حدائق ملکوت ابهی آغاز نغمه و آواز کنند آهنگ تقدیسشانرا گوش هوش شنود و شهناز بدیعشان دم بدم بسمع اهل وفا رسد چه موهبتی اعظم از این و چه عنایتی اکبر از آن که این چند قطره خون در سبیل حضرت بیچون ریخته گردد و چه فوزی اعظم از این فیض که بسرّ فدا در محبت جمال ابهی قیام نمودند روحی لهما الفداء نفسی لهما الفداء قلبی لهما الفداء انّ هذا لهُو الفیض الاعلی و الفوز الابهی و علیکم التّحیّة و التّناء ع ع

۳۲

قوت اسم اعظم نفوس متفرقه پریشان را در انجمن رحمانی جمع فرموده و هر یک را مانند شمع برافروخته تا بمثابه پروانه جانسوخته خود را در شعله آتش عشق افکنند و از هر قیدی برهند و از هر دامی بجهند و در کمال وجد و طرب بقربانگاه عشق دوند و جان فدای جانان نمایند و برهانی در این مورد اعظم از جانبازی شهیدان یزد نه که نرد محبت باخند و بجهان الهی تاخند و بزم لقا شتافتند ملاحظه نمائید که آنجوه لامعه و کواکب ساطعه چگونه از افق شهادت کبری بنور فدا درخشیدند و امکان و لامکانرا روشن و منیر نمودند روحی لهما الفداء و کینوتی لهما الفداء و حقیقتی لهما الفداء از اول ابداع تا یومنا هذا چنین بزم فدائی آراسته نگشت که متجاوز از دویست نفر نفوس طیبه طاهره در نهایت مظلومیت و تسلیم و محبت بدرندگان خونریز مهربانی نموده جانفشانی نمایند و بقربانی کامرانی جویند این چه ولوله و شور است و این چه حشر و نشور ما باید کل تأسی بان نفوس مبارکه نمائیم ولی بکمال حکمت حرکت کنیم و این حکمت محض اطاعت امر مبارکست و بر جمیع فرض و واجب تا در خدمت بازماندگان آن یاران حقیقی شهیدان سبیل الهی جانفشانی نمائیم چه که آمرغان چمنگاه حقیقت بملکوت عزت ابدیه پرواز نمودند و از این عالم ظلمانی بجهان نورانی شتافتند اما بازماندگان تالان و تاراج دیدند و بی سر و سامان گشتند و در دست تطاول ستمکاران اسیرند باید این بازماندگان آواره سرگردانرا از جان و دل مواظبت نمود و بخدمت پرداخت ای یاران روحانی من زحمات و مشقّتان در خدمت امر الله و تحمّل مصیبت و بلا و معاونت ضعفا معلوم و واضح مکافات این اعمال مقبوله از جمال ابهاست در ملکوت تقدیش حرف بحرف مذکور و در لوح محفوظش کلمه بکلمه مسطور پاداش این عبودیت و جانفشانی را عنقریب در ملکوت رحمانی مشاهده خواهید نمود و علیکم التّحیّة و التّناء ع ع

۳۳

هو الله

ای یاران باوفای جمال مبارک هرچند مصائبی که در نیریز بر یاران عزیز وارد رستخیز بود و تصویر مصائب عمومیّه قدیم و حدیث مینمود بزم بلا در نهایت تزیین بود و جشن جانفشانی آهنگش اوج و حسیض را احاطه نمود از طرفی جام شهادت کبری بدور آمد و از جهتی تالان و تاراج واقع شد و از جهتی خرابی نمایان و از جهتی بیسر و سامانی آواره گان دیگر وصف نتوان هر ماندهئی از فدا در خون جانفشانی و بساط قربانی حاضر و مهیا تشخیص و تصویر دشت بلا صحرای کربلا بود عبدالبهاء آنچه بگرید و بزارد و بسوزد و بگدازد و ناله و فغان نماید البته سکون و قرار نیابد زیرا دیده ملاً اعلی گریانست و قلوب اهل ملکوت ابهی گداخته و سوزان در بارگاه احدیت که مقدّس از حزن و کدورتست ماتم بر پاست و در حدائق قدس طیور سدره طوبی باه

و چنین دمساز و از مصیبت کبری بالحن محزن در سوز و گداز با وجود این البتّه قلم از تحریر عاجز و لسان از تقریر قاصر چه نگارم و چه گویم که شرح آن بلا یا و محن نمایم اگر قرون و اعصار بگریم تسلّی حاصل نمایم ولی این شهادت و قربانی و این مصیبت و جانفشانی چون در سیل آندلبر رحمانی لهذا ماتم جشن شادمانی است و میدان شهادت بزم کامرانی و تاراج و تالان گنج روان و ثروت بی‌پایان اسیری و پریشانی امیری و کامرانی است آواره‌گی آزاده‌گیست بیسر و سامانی موهبت ربّانی حسرت مسرّوست نعمت است زحمت رحمتست یأس امیدواری است و خرابی آبادی ایّام حیات درگذرد زندگانی پایان یابد عسر و یسر منتهی گردد حزن و سرور نماند شادی و غم بعدم رود قصور بقبور مبدّل گردد عزّت و مذلّت هر دو پایان یابد ناکامی و کامرانی نماند ستم‌دیده‌گان و ستمکاران عاقبت هر دو در ظلّ اطباق تراب مستور شوند لکن فرق اینجاست که نفوس شهدآشام عاقبت تلخ‌کام گردند و عزیز دنیا نهایت ذلیل شود خفتگان در بستر پرند و پرنیان عاقبت پنهان خاک گورستان گردند و قصور منیفه قبور کثیفه گردد بنیان معمور گور مطمور شود خائب و خاسر از اینجهان در طبقات خاکدان مقرر و مستقر یابند ولی سرمستان جام بلا در سیل الهی یاران ربّانی اوقات خویش را در مصائب و بلاهای ناگهانی گذرانند تحمّل زحمات نامتناهی نمایند و پر نشئه و سرور از نتایج ناکامی شوند تجارت رابحه بینند موهبت کامله جویند از زندان بایوان شتابند و جان بجانان رسانند مقبول درگاه کبریا گردند فدائیان جمال اهی شوند قربانی دشت بلا خواهند و بجهان بالا شتابند پس باید در هر نفس هزار شکرانه نمود که ید عنایت چنین جامی بدور آورد و بچنین مدامی سرشار کرد و چنین آرزویی حاصل شد و چنین کامی بدست آمد فنعم ما قال

هر که در این بزم مقرّبتر است

جام بلا بیشترش میدهند

زمانی که نیّر آفاق از افق عراق اشراق داشت میرزا محیط شیخی شهیر شاهزاده کیوان میرزا نوّه فرمانفرما را واسطه نمود که خفّیاً در نیم شب بحضور مبارک شتابد بشرط آنکه نفسی جز شاهزاده مذکور بر این کیفیت اطلاع نیابد در جواب فرمودند که من در سفر کردستان غزلی گفته بودم از جمله ایات اینست

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

آن بیچاره از شدّت خوف بعد از این جواب بساحت اقدس مشرّف نشد فوراً مراجعت بکربلا کرد بوصول گرفتار حمای شدید گشت و وفات فرمود فاصله میانه این جواب مبارک و آن وفات نامبارک هفت روز بود مقصود اینست که در سیل محبّت الله جانفشانی شایانست و قربانی سزاوار یاران ملاحظه در قرون اولی نمائید که بزم یزید ناپدید شد و ماتم سیّد ابرار حضرت شهید نیز پایان رسید آن کام‌جو سریر سلطنت بیاد داد ولی نکبت ابدی گریبان گرفت و این پاک‌جان مظلوم از رحیق مختوم سرمست گشت آن لعنت ابدی گذاشت و این عزّت سرمدی یافت این بزم الهی شتافت و آن در رزم نفسانی مانند نحاس بگداخت این علم بر اوج افلاک زد و آن در این تیره‌خاک غمناک ماند این از افق حیات ابدیه درخشید و آن در عمق ممات سرمدیه گرفتار شد بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

باری ای یاران نورانی از بیسر و سامانی فرح و شادمانی نمائید سرگشته کوی اوئید و آشفته روی او و پریشان موی او و

شتابان بسوی او اینست منتهی آمل مقرّبین اینست نهایت آرزوی مخلصین شاعر عرب گفته

تبیح المنايا اذ تبيح لي المنى

یعنی آندلبر ربّانی از برای من تقدیر قربانی نموده زیرا آرزوی مرا روا خواسته این جانفشانی در نهایت ارزانیست زیرا نهایت آرزوی من است حال بانجمال آسمانی قسم که اگر صد هزار شکر نمائید البتّه از عهده پاداش این بیسر و سامانی برنیاید ملاحظه کنید که کینونت لاهوتی و حقیقت روحانی تیر افق الهی آفتاب مشرق حقیقت رحمانی نقطه اولی حضرت ربّ اعلی روحی له الفداء را نهایت آمل تجرّع کأس فدا بود خطاباً بجمال مبارک میفرماید یا سیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لک و ما تمّیت الا القتل فی سیلک و السّب فی محبّک آن سرّ وجود و ملیک غیب و شهود چنین آرزو فرمود و مقصود بحصول پیوست و جسد مبارک هدف هزار تیر رصاص شد دیگر ما را که ذرّه تراب آستانیم و خاک قدوم پاسبان آیا چگونه باید آرزوی جان و وجدان یاران نیزیز جام وفا نوشیدند و بمیدان فدا شتافتند و آیات قبول بخون خویش در درگاه احدیت نگاشتند و جان و دل و آب و گل و سر و سامان بتاراج و تالان دادند این گوی سبقت را آنان ربودند و این باب رحمت را آنان گشودند بعودیت آندرگاه بحقیقت پرداختند و مدّعی خویش اثبات فرمودند ما محرومان آنان محرم ما مأیوس آنان امیدوار هنیئاً و مرئناً لهم هذه الکأس الطّافحة بموهبة الله طوبی لهم من هذا المقام المتتلأ بانوار محبّة الله بشری لهم من هذا الفيض المدرار و طوعاً لهم هذا الفضل الذی اشرفت انواره على الاقطار و علیکم بهاء الابهی ع ع

ای یاران عزیز این عبد در آیه مبارکه قرآن میفرماید ام حسبتم ان تدخلوا الجنّة و لمّا یأتکم مثل الذین کانوا من قبلکم اصابتهم البأساء و الضّراء این از سنّت الهیست که یاران باوفا در سیل هدی کأس بلا نوشند و انواع اذیت و جفا بینند مال و دل و جان فدای جانان نمایند لهذا آنچه بر شما واقع فی الحقیقه موهبتی ساطع و لامعست زیرا دلیل جلیل بر سلوک در سیل ربّ کریمست خوشا بحال شما که در این مورد بیسر و سامان شدید و از خانمان دور و بیزار گشتید تأسی بجمال قدم روحی له الفداء نمودید ملاحظه نمائید که از وطن مألوف بچه صدمه و جفائی دور گشتند از طهران بعراق و از عراق بشهر مشهور و از آنجا بدیار بلغار و از آنجا باین زندان بلا چهار مرتبه بیسر و سامان گشتند پس معلوم و واضح گشت که پیروی حق نمودید و در مسلک اسم اعظم حرکت کردید شادمانی کنید که مورد امتحان الهی شدید و در بوتّه افتتان مانند ذهب ابریز با رخی تابان شکفته گردیدید از خدا خواهم که روز بروز بر استقامت و ثبات باقی و پایدار گردید و هر دم بکمال سرور در محبّت الهی جامی سرشار از بلا بنوشید و بشکرانه این موهبت قیام فرمائید ملاحظه حال نکنید نظر در استقبال نمائید آیا کسانیکه در صحرای طف بیسر و سامان گشتند و در راه خدا جان و دل قربان نمودند آنان گوی سبقت ربودند یا کسانیکه در مهد آسایش و بانواع لذائذ ایام بسر بردند شبههئی نیست که فدائیان مانند ما تابان از افق عالم درخشیدند و دیگران بزندان هلاکت ابدیه خزیدند پس ما که بنده آستانیم و پاسبان درگاه حضرت رحمان باید بانچه لائق و سزاوار است قیام نمائیم و در فکر استقبال باشیم بحال نظر نکنیم جمیع امور بتناجی مربوط اگر نتیجه محمود هر مشقّت و زحمتی مقبول و محبوب و علیکم التّحیّة و التّناء

هیچ واقعهئی واقع نگردد مگر آنکه خدا را در آن حکمتهای بالغه است قسم بمرّی غیب و شهود این عبد همیشه آن غل و زنجیر را آرزو مینماید چه که نفوسیکه از جام حق مخمورند بلا را بدعا طلبند این عبد در بحبوحه بلا متولّد شد و در مهد جفا تربیت گشت و از پستان رزایا شیر خورد و در آغوش محن و آلام پرورش یافت و بنعماء مصائب نشو و نما نمود و تا باین سن که رسیده جمیع را در نفی و سرگون و غربت و کریت و مشقّت گوناگون و بی سر و سامان و سرگشته کوی و هامون بسر برد

و این محلّ نفی چهارم است یعنی از منفا بمنفای دیگر و این ثمرات شجره حیاتست اگر این نبود چه نتیجه و ثمر از این شجر

۳۶

ای یار مهربان از کثرت مصائب و بلا فتور میار بلکه بر فرح و سرور بیفزا حمد خدا را که بفضل و عنایت مجلیّ طور مورد محن و آلام موفور گشتی

ربّ زدنی بلاء و ابتلاء و لا تحرمنی فی سیبک من مواهب الضّرّاء و البأساء و ادر علیّ کأساً طافحة برحیق المحنة الکبری فی محبتک یا ذا الاسماء الحسنی انک انت الکریم الرّحیم الوهاب

زهار زهار یاران ابرار از وصول این اخبار محزون نشوند و دلخون نگردند افسرده نشوند پژمرده نگردند خواموش ننشینند مدهوش نگردند بلکه شعله فزونتر زند و آواز بلندتر کنند آهنگ بدیع آغاز نمایند تا غافلان هشیار شوند و خفتگان بیدار گردند که بر صیت جهانگیر خللی طاری نگشته و بارقه صباح الهی در افق عزّت ابدی بیشتر منتشر گردیده بحر محبت الله موجش عظیمتر شده و نسیم موهبت الله هیویش شدیدتر گشته شمع الهی روشنتر شده و ستاره صبحگاهی بهتر درخشیده یاران را جمع نمائید و مانند شمع برافروزید تا ملأ اعلی و مقرّین درگاه کبریا بر ثبوت و استقامت شما هلهله گویان گردند

۳۷

در این اوان که اهل طغیانرا شورشی و عوانان را کوششی در هر دیار دست تطاول گشودند و علم ظلم و عدوان برافراختند و بر مظلومان در هر نقطهئی هجوم نمودند

از قرار معلوم این هجوم سرایت بعموم نمود در اصفهان ولوله انداختند و در رشت زلزله افکندند در قزوین بظلم مبین برخواستند و همچنین در جمیع آن اقلیم این حرکت از شدت حسد صادر و این غبار از اشتداد عواصف بغضا مرتفع

با وجود آنکه کلّ میدانند که یاران مظلوم آفاقند و خیرخواه عموم احزاب راه راستی پویند و با کلّ محبت و دوستی جویند از هستی خویش بیزارند و سرمست کأس محبت پروردگار صادقند و ثابت شارقند و باهر ناطقند و ماهر معین هر ضعیفند و پناه هر مستجیر ملجأ فقیرانند و مأمن خائفان درمان هر دردمندند و مرهم زخم هر مستمند با جمیع طوائفی تندخو و جنگجو طالب صلح اکبرند و با تمام احزاب معارض ساکن و صامت و مهرپرور

ولی شما از تطاول اعدا محزون نگردید و مغموم نشوید نور محبت ظلمت عداوت را عنقریب متلاشی نماید و پرتو شمس حقیقت این شب دیجور را متواری کند این دوستی آسمانی و راستی یاران الهی سبب راحت و آسایش عالم انسانی گردد احزاب متحاربه مصالحه نمایند و اقوام متباغضه متحابه گردند امم متعدایه متوالیه شوند و ملل متهاجمه متعاقه گردند اینست عزّت ابدیه در عالم انسانی و اینست نورانیت کلّیه در جهان رحمانی

۳۸

ای یاران رحمان سراج نورانی امر الله در قطب اکوان مشتعل و ساطع و لامع و بر آفاق نشر انوار مینماید چشمها روشن است و قلوب گلشن ولی اریاح جفا از جمیع اطراف در اشدّ هبوب و مقصود اطفای نور موهبت یزدان چنان طوفانی برخواسته و گردبادی برانگیخته که مشعل را خواموش نماید و نیران ولکان را مطفی نماید دیگر ملاحظه نمائید که چه میگردد و در چه بلایا و مصائبی ایام بسر میآید ولی شما اطمئنان بفضل و موهبت جمال قدم داشته باشید بحریت بی پایان و شمسی است تابان و گنجی است شایگان البته بحر محیط موجی زند و خس و خاشاک عارضه را بر سواحل افکند و دریای موهبت در کمال

صفا و لطافت جلوه نماید هیچ سدی امر الله را منع ننماید و هیچ حائلی حاجب نگردد البته علم شقاق برافند و رایت نیر آفاق بلند شود ظلمات زائل گردد و نور حقیقت بتابد شام احزان منتهی شود صبح بشارت کبری طلوع کند شجر بی ثمر از بن و ریشه برافند و شجره طوبی و سدره منتهی نشو و نما نماید و شکوفه و ثمر دهد ذلک من نصائحی علیکم اطمئنوا بفضل مولاکم انّ فضله علیکم عظیم عظیم و الحمد لله ربّ العالمین

۳۹

ای دوستان جانی من یاران رحمانی من عزیزان آسمانی من چه نویسم آیا از فضل و موهبت جانان نگارم و یا از لطافت و روحانیت دل و جان دم زخم از مائده سماوی گویم یا بیان مواهب مخصوصه ربّانی نمایم که جمیع این الطاف شامل حال اهل بهاست باید بیان مجمل نمود والا تفصیل سبب تعطیل گردد و از امور لازمه بکلی بازمانم مقصود اینست که جهان غافل و شما آگاه و عالمان و عارفان محروم و شما محرم و اکابر و اعظم بیگانه و شما آشنا آنان اعتساف خواهند و شما انصاف جوئید آنان راه جفا گرفتند و شما سیبیل وفا پوئید آنان در نهایت بغض و کینند و شما در غایت محبت با ملل روی زمین آنها خونخواری خواهند و شما غمخواری میکنید آنان درزندگی جویند و شما بندگی مینمائید آنان زخمند و شما مرهم آنان دردند و شما درمان آنان زهرند و شما شهد آنان تیر جفایند و شما میر وفا آنان مصدر بغض و عداوتند و شما مرکز حب و ملاحظت آنان اگر دست یابند خون ریزند و شما اگر فرصت یابید شکر ریزید و مشک و عنبر بیزید بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا این نیست مگر از موهبت جمال ابهی روحی له الفداء و علیکم التّحیة و التّناء

۴۰

ای یاران الهی در این صباح که منادی نجاج از ملکوت ابهی به حیّ علی الفلاح ندا مینماید عبدالبهاء بذکر آن یاران عزیز مانند جام لبریز در فیضان و چون بخاطر آیند قلب مغموم مشعوف گردد و جان حزین محظوظ شود و از فضل خداوند مهربان امیدوار است که یاران مقاومت مصائب بی پایان نمایند و مانند عبدالبهاء در هر دمی دل و جان فدای جانان کنند از هیچ بلائی نلغزند و بهیچ مصیبتی نلرزدند و صمت و سکوت نپسندند بلکه مانند ذهب ابریز در آتش تند و تیز رخ برافروزند بلا را در سیبیل بهاء عین عطا شمردند و مصیبت را در ره حضرت احدیت عین موهبت دانند جمال ابهی روحی لأحبابه الفداء آرزوی بلا میفرمود و تحمل هر جفا مینمود سدره منتهی مورد تیشه اذیت و ابتلا بود دیگر معلومست که این گیاه ناچیز را چگونه سزاوار و شایان ای یاران فتور میارید بلکه بلا یای مجلی طور بخاطر آرید تا کأس بلا را جام ظهور یابید و تلخی ظلم و عدوان را شهد و شکر جنت رضوان دانید

۴۱

هو الابهی

ای مبتلای در سیبیل الهی بلا یای آنجناب در سیبیل رحمن چون دریای بی پایان موجها برانگیخت و اوجها گرفت چون مصائب و بلا یا و مصاعب و رزایا و بأسا و ضررا در راه خدا حکم مائده سما دارد و صفت موهبت عظمی جوید و سمت عطایا کبری خواهد لهذا چون خوان نعمت کبریا فیها ما تشتهی الانفس و تلذّ به الاعین از جمیع نعمتا باید و شاید چنانچه جمال قدم روحی لعنته القدسیّة الطّاهرة فدا فرموده مرّ البلاء فی سیبیل حبّک حلوة و شهد البقاء من عند غیرک مرّة باری اگرچه بظاهر این آلام و محن و مصائب شدیدة سر و علن آتش سوزان است و آفت دل و جان لکن فی الحقیقه نعمت جاودان است و

رحمت بی‌پایان و فضل و احسان حضرت یزدان چه که در سبیل ایمان و ایقان بحضرت رحمن وارد اینست که جمیع انبیا آرزوی این بلیات و آامرا میفرمودند چنانچه حضرت اعلی روح من فی الوجود له الفداء بکمال عجز و ابتهاج استدعای این مقام را میفرمودند اینست که میفرماید یا سیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لک و ما تمیت الا القتل فی سبیلک و السب فی محبتک و انت الکافی بالحق پس بشکرانه این موهبت لسان باطن و ظاهر بگشا و بگو

لک الحمد یا الهی بما سقیتنی من کأس ثمل منها احبائک و انتشأ منها انبیائک و ابتغاهما جواهر الوجود من اصفیائک و انت سقیتنی بفضلک و جودک و احسانک و ایدتنی علی حمل هذا الامر الّذی جعلته فتنه للضعفاء و رحمة للاصفیاء و شفآء لصدور الاولیاء و جلاء لابصار الاتقیاء و بشارة لقلوب المشتعلین بنار محبتک یا محبوب قلوب الاحبآء

منهوب شدی مسجون شدی مغلول شدی مکبول شدی مرشوق برصاص شدی بی سر و سامان شدی سرگشته و پریشان شدی فانی در سبیل رحمن شدی هر یک از اینها نعمت عظیم است دیگر چه خواهی و البهآء علیک ع ع

۴۲

هو الابهی

ای اسیران مظلومان علمای آنسامان دست تطاول گشودند و از فرعون ذی الاوتاد و قوم نمرود و ثمود و عاد گوی سبقت ربوند چشم انصاف بستند و به تیر اعتساف دل مظلومان خستند آتش بخرم ستمدیدگان زدند و هر جور و اذیت و عقوبتی را روا داشتند که شاید نار موقده الهیه خاموش گردد و دریای فیض حضرت یزدان از جوش و خروش بیفتد سحاب عنایت از رشحات منقطع گردد و شهاب هدایت از اشراق بان صفحات ممنوع گردد نسیم موهبت از مهب عنایت بازماند و شمیم گل عاطفت از گلزار احدیت مقطوع شود انوار کوکب بازغ پنهان گردد و اسرار مطلع مواهب فراموش شود

هیئات هیئات دیگر نمیدانند که قلمز کبریا موجش شدید شود و نفوذ امر الله سطوتش جدید کوبش ساطع گردد و شهابش ثاقب لمعاشش شعله گردد اخترش آفتاب گردد و قطره اش سیل و فیض سحاب دانه اش خرمن شود و دردانه اش شاهد هر انجمن صیتش جهانگیر گردد و آوازه اش بفلک اثیر رسد

و اما این بندگان و آوارگان از جام اول از صهبای محبت الله چنان سرمست شدیم که مدهوش جام الست گشتیم و قدح بدست در میدان فدا پاکوبان و رقص کنان بشتافتیم بلا را بدعا خواستیم و تیر جفا را سینه هدف نمودیم و تیغ ستم را بجان و دل آرزو کردیم

این تن خانه محن است و این نفس قفس هر مرغ خوش سخن جسم خاک گردد و جسد هدف تیر سهمناک شود پس اگر در سبیل الهی در میدان فدا قربان گردد موهبتی دیگر اعظم از آن نه و نعمتی اکبر از این نیست اموال دنیا البته متفرق شود و جمعش متشت اندوخته اش پریشان شود و افروخته اش پژمرده و بی نشان گنج روانش بهدر رود و کنز بادآورش نیز بباد رود پس اگر در سبیل الهی تالان و تاراج شود بهتر از آنست که خراج سلطنت حوادث گردد

اما خانمان و بیوت عالیه و قصور منبعه هر معموری مطمور گردد و هر بنیان متینی از بنیاد برفتد پس این بیوت که اوهن از بیت عنکبوت است اگر در محبت سلطان ملکوت خراب شود و از بن و نگاه برفتد البته بهتر است چه که اگر این بیت گلین خراب شود بمقابل قصر مشید در فضای جانفزای علین تأسیس شود و اگر لانه و کاشانهئی در گلخن فانی ویران شود آشیانهئی بی مثل و نشانه در گلشن باقی ترتیب گردد

اینست که احبای الهی جمیع شئونشان و عزت قدیمه شان و خدمات جدیده شان و بلابای شدیدشان چون نقش حک بر الواح زمردین در صفحات ملکوت ابهی نقش بندد پس بجمیع عوالم اشراق نماید آن شعاع ساطع چون بر زبان امکان زند

مدح و ستایش شود و چون بر قلب اکوان زند یاد و تخطّر اطوار و اعمال و مناقب شود و چون بر صفحات آفاق زند و اجعل لی لسان صدق فی الآخِرین گردد و چون بر کره خاک زند بقاع مقدّسه و مراقد مطهّره شود ع ع

۴۳

هو الله

ای احبّای الهی الحمد لله احبّای همدان همه دانند و مستقیم و ثابت بر امر حضرت یزدان همواره نفعه ثبوت و رسوخ از آن اقلیم میوزد و مشامها را معطرّ دارد فی الحقیقه در سیل جمال مبارک نهایت زحمت و مشقّت را دیدند و صدمات کشیدند و اذیت و جفا تحمّل نمودند و عقوبت و عذاب متحمّل گشتند گهی اسیر حبس و زنجیر شدند و گهی در تحت تهدید تیغ و شمشیر گهی بضرّ تازیانه مبتلا بودند و گهی بی لانه و آشیانه گاهی جریمه دادند و گهی معامله سقیمه دیدند و جرعه بلا از هر جامی چشیدند چون این بلاها در سیل حق تحمّل نمودند فی الحقیقه عطایاست پس ای یاران شکر کنید پروردگار را که تأسی بجمال مبارک نمودید زیرا آن روح مقدّس تحمّل هر صدمه و بلائی در عالم امکان فرمود و شب و روز در نهایت بلاها برایش را براه راستی بخواند و از جام هستی بخشید و دلالت بر محویت و نیستی فرمود و حال اگر از صدمات و بلاهای این عبد با خبر شوید البته ملاحظه خواهید نمود که جمیع بلاها حکم قطرهئی دارد با وجود این متین و رزین مقاومت کلّ بلاها را بجان و دل بنماید و شکر بکند که در سیل محبت الهی مورد صدمات گشته و مبتلای صد هزار آفات دمی نیاسیم و نفسی بر نیارم مگر آنکه از جمیع جهات ابواب بلیات را مفتوح بینم و این نیست مگر از فضل و احسان جمال رحمن

ای دوستان ثمره وجود تحمّل مصیبت در سیل حضرت مقصود است والا چه فائده در زندگی جهان عاقبت فنا دست دهد و جمیع اوقات بیهوده بگذرد پس بکمال استقامت در خدمت حضرت احدیّت بکوشید و جان رایگان انفاق نمائید و بکوشید تا نور هدی ارض غیرا را روشن نماید و جتّ ابهی روی زمین را غبطه گلزار و گلشن کند تعالیم الهی خطّه خاک را رشک افلاک نماید و روش و سلوک روحانیان این جهان را بفضائل عالم انسان بیاراید و علیکم التّحیّة و الشّاء ع ع

۴۴

هو الابهی

ای ورقه متضرّعه الی الله در این عالم نسائی بی حدّ و بی حساب خارج از حدّ و شمار آمده اند که در نهایت مسرت و راحت بر بالین پرند و پرنیان آرمیده و باسایش جان و آرایش جهان ایام خویش را گذراندند ولی حال ملاحظه کن آن راحت و عزّت را چه ثمری مشهود گردید و آن رفاهیت و مسرت را چه نتیجهئی موجود سرابی بود فانی و اوهامی بود چون ظلّ زائل غیر باقی نه شکوه بلقیسی باقی ماند و نه جلوه زلیخائی و نه شوکت همائی و نه شهرت سائر ملکه های عالم ترابی پس تو ای ورقه مقدّسه مطمئنّه شکر کن خدا را که در سیل الهی جمیع ایام را بمحنت و مشقّت و زحمت و مصیبت گذراندی گاهی بمذمت و طعن و ملامت نسا مبتلا بودی و گهی بشماتت و مضرتّ اعدا گهی از دست ساقی قضا کأس بلا نوشیدی و گاهی بتالان و تاراج ستمکاران گهی خلیل جلیل را شهید سیل الهی یافتی و گهی خانمانرا از هجوم عوانان بر باد دیدی گهی بیسر و سامان بودی و گهی سرگشته کوه و بیابان چون جمیع این بلاها و رزایا در راه خدا واقع مقبول و مطبوع و محبوب ارباب قلوب است زهر هلاهلش شهد و شکر است و تلخی حنظلش شیرینی قند مکرّر دردش درمان است و زخمش مرهم دل و جان

گر تیر بلا آید اینک هدفش جانها

ور درّ عطا بخشد اینک صدفش دلها

باری علی العجالة تو گوی از میدان ربودی و بمقصود حوریات قدس در غرفات فردوس رسیدی چه که این دلت را موهبت عظیمه در پی و این مصیبت را شادمانی بی پایان در عقب این تلخیرا حلاوت حقیقی معدن و این سمّ قاتل را دریاق اعظم مقدرّ عنقریب تلافی جمیع این آلام و محن در ملکوت تقدیس که منزّه از ادراک نفوس است خواهد شد هر تیریرا تأثیر صد هزار عنایت جمال منیر و هر کأس تلخی را صد هزار دریای حلاوت اثر بی نظیر فسوف ترین ثمرات هذه البلیا فی الملکوت الابهی لعمر اللّٰه هذا حقّ معلوم بمثل ما انتم تنطقون

۴۵

هو الأبهی

ای ناطق بشنای حضرت یزدان در موسم زمستان آنچه طغیان طوفان شدیدتر و باران و بوران عظیمتر در فصل نوبهار گلشن و گلزار طراوت و لطافتش بیشتر گردد و حلاوت و زینت چمن و لاله زار زیادتر شود گریه ابر سبب خنده گل گردد و دمدمه رعد نتیجه اش زمزمه بلبل شود و شدت برد جمال ورد بیار آورد و طوفان سرد باغرا بشکوفه های سرخ و زرد بیاراید اریاح شدید منتج نسائم لطیف گردد و باد صبا شمیم گل حمرا گیرد سفیدی برف سبزی چمن شود و افسردگی خاک شکفتگی نسرین و نسترن گردد و پژمردگی شتا تری و تازگی بهاری شود و شدت سرما اعتدال هوا گردد سرو بیالد فاخته بنالد بلبل بخواند گل چهره برافروزد لاله ساغر گیرد نرگس مخمور گردد بنفشه مدهوش شود اشجار سبز و خرم شود و اوراق طراوت جوید ازهار بدمد اثمار نمودار شود گلشن مجلس انس شود و چمن محفل قدس گردد جمیع این فیوضات و تجلیات بهاری بر اثر مصیبت زمستانست و کلّ سرور و حبور گلشن و گلزار از اثر شدت برودت فصل شتا لهذا ای اسیر سلاسل و اغلال و رهین وثیق و سجن در راه پروردگار اگرچه در بلایای شدید افتادی و در رزایای عظیمه گرفتار شدی کأس بلا نوشیدی و زهر ابتلا چشیدی بسا شبها که از ثقل اغلال نیارمیدی و بسا روزها که از اذیت اهل ضلال نیاسودی انیست صدمات قویّه بود و جلیست بلیات شدیده امیدواریم که این مشقّات جسمانیّه راحت و مسرت روحانیّه آرد و این آتش سوزان عوانان روح و ریحان قلب و وجدان آرد این عسرت علّت مسرت گردد و این زحمت باعث رحمت شود و این نعمت سبب نعمت جاودانی گردد و این تنگی سجن گشایش جهان الهی شود قسم بسلطان وجود و عالم غیب و شهود که این بلیات سیل محبوب از جان عزیزتر است و از شهد و شکر لذیذتر ع ع

۴۶

هو اللّٰه

ای مصاب بمصیبت کبری مصائب و رزایا سخت است چه که شفقت سبب حرقت از فرقت است ولی مصیبت جمال قدم و رزیه اسم اعظم چون بخاطر آید کلّ ماتمها خاتم گردد چه که حرمان از روی چون آفتاب هجران سراج تابان را آسان کند بلکه از خاطر ببرد و تو اگر بمصیبت اهل و پسر مبتلا گشتی صبور باش جلود باش حمل باش چه که من بحرمان و هجران آن رخ چون آفتاب مبتلا شدم و در صد هزار بلا و اندوه و احزان افتادم و فرصت ناله و ندبه و مهلت فریاد و فغان ندارم این مصیبت چنان زلزله بر ارکان انداخته که قوی بکلی محو گشته و آثار ناتوانی احاطه کرده پس ای موقن باللّٰه احزان خود را حواله باین عبد نما چه که دریای بی پایانش نزد این عبد موج میزند من غمخوار توام تو غم مخور ع ع

ای کنیز عزیز الهی ایام در گذر است و حیات انسانی مانند سراب در بادیۀ بی‌آب چون بنهایت بنگری عبارت از اوهام و خیال فرقت اگر نفسی این سرابا بیارد و شراب تبدیل نماید و این اوهام را بحیات ابدی تبدیل کند یا آنکه تا نهایت زندگانی باوهام فانی بگذراند در هر صورت هر دو بگذرد و هر کس دانهئی افشاند ولی در وقت خرمن معلوم گردد هر حیاتی که بممات منتهی شود از بدایت مرده گیسست و هر صدمه و بلائی که پایانش حیات باشد زندگی و آزادگیست شما اگر در حقّ نفسی دعا نمائید این را بخواهید که

ای پروردگار از صهبای بلا جام سرشار بخش و در انجمن مصائب کبری ساغر لبریز بنوشان گردنی که سزاوار است اسیر زنجیر کن و حنجری که لائق قربانیست مبتلا بخنجر کن تنی که هوشمند است در سیلت بر خاک انداز و خونی که مطهر است در محبتت بر خاک افشان

اینست دعای حقیقی اینست نیاز بندگان الهی و علیک التّحیّة و التّناء ع ع

هو الابهی

ای متحمّل بلا یا و مشقّات و رزایا در سبیل جمال ابهی روحی لاحتیّاه الذّین ذاقوا حلاوة البلاء و سعوا الی مشهد الفداء فدا شکر کن جمال قیوم را که بدرقه عنایتش و فضل احدیّتش رسید و شامل شد که در سبیل محبتش جام بلا نوشیدی و زهر جفا چشیدی در آتش ظلم و عدوان چون گل و ریحان شکفتی و از شدۀ جور ستمکاران نیاشفتی سمّ نقیع در سبیل عشق یار بدیع شهد فائقست و تلخی زهر هلاهل شیرینتر از سلسبیل سائل نعمت اعدا در راه حق نعمت دوستانست و زحمت ظالمان رحمت بی‌پایان چه که ایام در گذر است و حیات بی تحمّل بلا یا و رزایا فی سبیل الله بی فائده و ثمر در عاقبت ایام چون تأمل نماید و ملاحظه کند که اوقات در میان شدائد و مصائب فی حبّ الله منتهی شد بهتر است و یا آنکه مشاهده کند که در بالین راحت گذرانده چون هر دو گذشته است اول گواراتر بلکه ثمر شجر حیات روح‌پرور باشد و ثانی لم یکن شیئاً مذکوراً بلکه باعث اسف و حسرت گردد پس حمد کن خدا را که باین موهبت که اعظم آمال مقرّبین است نائل شدی

گر درّ عطا بخشد اینک صدفش دلها

ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها

هو الله

ای بهرام آسمانی در ره یزدان بلا و جفا مانند باران بر تو ریخت از هر طرف هدف تیر محن و آلام گشتی اموال از دست برفت و تن و جان بتعب افتاد و عاقبت مجبور بر هجرت از وطن گشتی و بمصیبت و محن تن دردادی و مؤمن ممتحن شدی و حال در طهران سرگشته و سرگردانی و بی سر و سامان ای کاش من بجای تو بودم زیرا من در بالای قدیمم و تو در جفای جدید مثل مشهور است لکلّ جدید لذّة باری غم مخور غمخوار تو جمال ابهاست محزون مباش تسلّی بخش تو حضرت اعلی باید از شرور اهل غرور فنور نیاری بلکه بر شوق و وله و شور بیفزائی آهنگ را بلندتر کنی و ترانه زیر و بم را بملکوت جمال قدم رسانی یاران آسمانی چون ستم بیند پای را محکم کنند و قوت متانت و مقاومت ظاهر نمایند تحمّل تیغ و شمشیر کنند و نعره

یا بهاء الابهی بملکوت اثر رسانند الحمد لله تو پهلوان این میدانی و تهمتن این رزمگاه شکر کن خدا را تا شادمانی و کامرانی
در جهان جاودانی حاصل گردد ع ع

۵۰

ذکر بلایا و مصائب و رزایا نموده بودی و فریاد و فغان کرده بودی حق با شماست اگر خون بگری سزاوار است زیرا چنین
ظلمی تا بحال وقوع نیافته نفوس مقدسی از اغنام الهی در نهایت مظلومیت گرفتار گرگهای درنده گشتند و مبتلای کلاب
گزنده با وجود اینکه در مدت حیات خاطری را نیاززدند و بافسردگی کسی راضی نشدند جفاکاران دست تطاول گشودند و
ذرهئی رحم نمودند تالان و تاراج نمودند حلقها بریدند و قلبها دریدند و خونها ریختند تنها را پاره پاره نمودند و اجساد را
بسوختند و اطفال و نسا را نیز شهید نمودند اما مظلومان در نهایت انقطاع و انجذاب فریاد یا طویی و یا بشری زدند و خندان و
شادمان جان در ره جانان فدا کردند یا لیتی کنت معهم و فدیت روحی فی سبیل ربی فافوز بما فازوا و قد تلقیهم الملائکه ان
ابشروا بالفوز العظیم و نعیم مقیم این شهادت ملکوت وجود را بحرکت آورد و این جانفشانی نافه اسرار بر جهان نثار کرد و
مشام روحانیانرا مشکبار نمود عنقریب آثار باهره اش مانند کوب ساطع بر جهان و جهانیان لامع گردد و علیک التّحیّة و الثّناء

۵۱

هو الله

ای بنده بها از بلایای وارده بدرگاه احدیت شکرانه نما زیرا مصیبت در سبیل حضرت احدیت عین عنایت است و مشقت
صرف موهبت

ایام حیات مانند سراپست و وجود موجودات موهوم است و بی بنیاد و معدوم آنچه هست حقیقت روحانیه است و هویت
نورانی که بقا اندر بقا و صفا اندر صفاست ثابت است و باقی نابت است و کافی مرور دهور رخنه ننماید و توالی اعصار و
قرون فتور نرساند لهذا باید آن لطیفه ربّانی محفوظ ماند و آن آیت ربّانی مثبت گردد
و از غرائب وقوعات اینست که اعظم وسیله صون و حمایت این حقیقت نورانیت هجوم اعداست و آلام و محن
بی منتها زجاج آن سراج اریاحست و سبب سلامت آن سفینه شدت امواج
لهذا باید از بلاء ایوب ممنون شد و از جفای اهل ذنوب باید خوشنود گشت زیرا سبب بقا و وسیله کبری و نعمت
عظمی و موهبت بی منتهاست

و علیک البهّاء الابهی ع ع

۵۲

هو الله

ای آوارگان عبدالبهّاء آواره‌اید آزرده‌اید بی سر و سامانید زیرا خانه و کاشانه و لانه و آشیانه را بتالان و تاراج دادید مصیبتی عظیمه
تحمل نمودید و جفائی شدید کشیده‌اید فی الحقیقه مورد ظلم بی پایان از اهل طغیان شده‌اید و عبدالبهّاء نیز در این سجن
اعظم گرفتار ولی من این زندان را ایوان یافتم و این قید را آزادی شمردم و این قفس را گلشن روحانی دیدم و این اسیری را
سریر ابدی مشاهده نمودم زیرا در راه خدا و سبیل محبت جمال ابهاست روحی لأحبّائه الفداء چه قدر پرلطفست و پرحلاوت
چه قدر شیرینست و نازنین فی الحقیقه بلایا و مصائب آن یاران بسیار شدید بود اما بحقیقت فضل جزیل بود و قلوب مقربان

درگاه احدیت را مانند صبح امید ملاحظه نمائید که بلا در راه خدا چه قدر مبارکست حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء در بحر مصائب بقعر دریا رسیدند و یزید عنید و ولید پلید بحسب ظاهر در عالم جسمانی کامرانی نمودند و فرح و شادمانی کردند بعد واضح و مشهود شد که آن مصائب حقیقت مواهب بود و آن کامرانی نعمت آسمانی و آن شادمانی قهر و غضب ربّانی حال این نیز چنین است هرچند علمای رسوم و رؤسای جهول ظلوم بظاهر عریدهئی مینمایند و جولانی میدهند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که این قوم مانند بوم هر یک بگوشه خرابهئی خزیده و بزویه خسران ابدی دویده و در حفره لعنت سرمدی افتاده آنان در وادی خذلان سرگشته و سرگرداند و یاران الهی از افق عزت ابدیه درخشنده و رخشان اگر خوب ملاحظه کنید مصیبت در سبیل حضرت فردائیت موهبتست زیرا اسم اعظم جمال قدم روحی لأحبّائه الفداء بنفس نفیس مبارک تحمّل صد هزار بلایا فرمودند و ما ذلیلان را در مصیبت بقدر استعداد سهیم و شریک خود فرمودند انصافش اینست که این مصیبت مستحقّ شکرانیتست و این بلایا عین عطایا و علیکم التّحیّه و الثّناء ع ع

۵۳

هو الله

ای آوارگان سبیل الهی از وطن مألوف بسبب طغیان هر ستمکار عسوف دور و مهجور شدید و در راه خدا آواره از تطاول هر متکبر مغرور گشتید این پریشانی هرچند بلائی ناگهانی بود ولی در سبیل حضرت رحمانی و در محبت جمال یزدانی بود لهذا شیرین و گواراست هر بلا که سبب نفس و هوی باشد آن دوزخ و جحیمست و هر ابتلا که بسبب ایمان و هدی باشد نعیم مقیم در نتایج و ثمر باید نظر کرد نه در حال حاضر مانند هر بی بصر عنقریب ملاحظه نمائید که پرجم علم تقدیس احبّای الهی موج بر آفاق زند و این اشراق خاور و باختر را روشن نماید و علیکم التّحیّه و الثّناء ع ع

۵۴

هو الله

ای آوارگان راه حق جهانیانرا آئین دیرین چنین است که دشمن راستیند و بدخواه حق پرستی و معارض دوستی لهذا از آنچه واقع دلنگ مباشد و نام و ننگ مجوئید آهنگ جهان دیگر کنید و نغمه دیگر زبید و در هوئی دیگر برپید باده محبت الله نوشید و شهد معرفت الله چشید و جرعه صهبای توحید بنوشانید ملاحظه نمائید که اولیای الهی و اصفیای ربّانی از پیش چه کشیدند و چه سم قاتلی چشیدند و چه زهر هلاهلای نوشیدند ولی آن بلا عین عطا بود و آن زهر عین شفا و آن زحمت رحمت بود و آن مشقت راحت نظر بعاقبت باید نمود نه بدایت اگر نظر باغاز نمائید یزید را عزت و راحتی مزید و ولید را هر دم خوشی و شادمانی جدید ولی عاقبت غذایی شدید و نکبتی پدید ولی مظلوم دشت بلا شهید کربلا روح المقرّبین له الفداء را در بدایت سهم مسموم ولی عاقبت عزت ابدیه مقرر و معلوم و در جهان ابدی حیات سرمدیه مشبوت و محتوم نظر باینمقام نمائید زیرا آن عزت دنیویه خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود سراپست نه آب سایه است نه آفتاب تاریک است نه تابناک پس لسان بشکرانه گشائید که باین موهبت عظیمه فائز گردیدید آواره راه خدائید و بیچاره آن محبوب بیهمتا و علیکم التّحیّه و الثّناء ع ع

۵۵

هو الله

ای آوارگان حقّ محزون مباشید دلخون مگردید افسرده ننشینید پژمرده نگردید هرچند آزرده‌اید آواره‌اید افتاده‌اید اما در سبیل آن دلبر مهربانست که خود از ایران آواره بعراق شد و از عراق آواره بمدینه کبری گشت و از مدینه کبری ببلغار و از بلغار باین سجن پرآزار تأسی باو نمودید و اقتدا باو کردید این نعمت عظامست زیرا عاشقان مجاز در ره معشوق جان باختند پس مشتاقان جمال بی‌مثال چگونه باید جانفشان شوند اگر بدیده حقیقت نظر نمائی این غربت موهبت است و این آوارگی آزادگی و این بی‌سر و سامانی عزّت ابدی ستمکاران هرچند جفاکارند اما دلبر مهربان باوفا آن زخم را این مرهم التیام دهد و آن زهر را این شهد شیرین نماید و تا چنین نباشد نفوس ترقّی نمایند عبدالبهاء از مصائب شما چشمی گریان دارد و قلبی بریان و جگری سوزان ولی چون نظر بمواهب الهی نماید این بلا را عطا مشاهده کند و این خواری را بزرگواری بیند این ظلمت را نور محض مشاهده کند و این شام احزان را صبحی روشن درخشنده و تابان از پی بیند لهذا خاطر تسلّی یابد و رُوح روح و ریحان جوید مطمئن باشید ابواب الطاف گشوده گردد و جان و دل آسوده شود و علیکما التّحیّة و الثّناء ع ع

۵۶

هو الله

ای آوارگان جمال ابهی هرچند از موطن مألوف دور و مهجور گشتید و معذب در دست اهل شرور خانمان بتاراج و تالان دادید و لانه و کاشانه را در دست عوانان ویران یافتید از هر سمتی تیر جفا را هدف گشتید و از هر جهتی معذب و مبتلا شدید اما این نه از گناهی بود و نه از عصیانی و طغیانی و سوء رفتاری الحمد لله با کلّ ملل براستی و آشتی رفتار نموده‌اید و در اطاعت دولت در نهایت متابعت حرکت نموده‌اید اما این بلا در راه خدا بر شما وارد و این مصیبت در محبت حضرت احدیت بر شما واقع جغدان ستمکار جفا بمرغان گلزار نمایند و غراب عنود اذیت بحمامه محمود کند کلاب و ذئاب زخم بغزالان بادیه توحید زنند و سباع درنده اغنام چرنده را اذیت کنند غیر خوبی جرم یوسف چیست پس چون این مصائب و بلاها و زایا و محن و آلام در راه آن دلبر دلارام است شهد و شکرین است و قند و انگین ملاحظه نمائید که این جام لبریز در هر دوری چه قدر فرح‌انگیز بود که یاران الهی در میدان فدا قربانگاه عشق بزم طرب آراستند و سرور و شادمانی خواستند سرمست صهبای شهادت گشتند و بنهایت مسرت بملکوت عزّت رجوع نمودند و یا لیت قومی یعلمون فرمودند پس ای یاران عبدالبهاء بجان و دل مناجات نمائید و آرزوی آن صهبای موهبت کبری کنید شاید از آن بحر نصیبی بریم و از آن الطاف بهره‌ئی گیریم و شوقی لذلک الیوم و وا ظمائی لتلک الکأس الطّافحة بصهباء اللطاف فسبحان ربّی الابهی ع ع

۵۷

هو الابهی

ای امة الله از قرار مسموع از دست ساقی قدر جرعه‌هائی در نهایت تلخی آشامیدی و زهر هلاهل مصیبت و حنظل شدید المراره زیت چشیدی چون آنچه از سماء تقدیر نازل بر حکمت ربّ خبیر مبنی و هر وقوعات مؤلمه بر حکم غیبیه محمول گریه منما و مویه مفرما جزع مکن فرع منما بقضای الهی راضی شو و بتقدیر علیم خبیر تسلیم گرد این هستی خاکدان عاقبتش نیستی است چه نزدیک و چه دور و این بنیان بنیادش بر باد چه امروز چه بعد از چند روز حزن و اندوه را نشاید و لابه و زاری نباید پس تا توانی دل بخدا بند و بکمند حبش درآ تا در هر مصیبتی تسلّی قلب یابی و در هر کربتی مسرت جان هیچ شیئی را مفقود نبینی بلکه نور دیدگانرا موجود یابی ولی در عالم دیگر و فضای گلشنی با شکوه و فر بلبل را در گلستان یابی و حمامه

قدس را در حدائق آن سرا طيور الهيّه را در رياض رحمانيه يابى و آهوان برّ وحدت را در بيابان موهبت جوئى اگر از اين قفس و دام رستند محزون مباش مغموم منشين عنقریب در رفيق ربّ كريم يابى و در ملكوت عظيم مشاهده نمائى و البهآء عليك ع ع

۵۸

هو الابهي

اى احبّاي رحمن و منجذبان جمال يزدان بحر بلايا از جميع جهات بر شما هيجان و نهر رزيا جريان نمود بهر مصيبتى در راه محبّت حضرت احديت گرفتار شديد و بهر محنتى در سبيل ربّ عزّت مبتلا اين بلا اگرچه شدّت جفا و مشقّت كبرى است لكن نشئه كأس وفا بخشيد و مورث خلوص و صفا گردد سبب انقطاع الى الله شود و علت انجذاب بنفحات الله نفوس ثابتّه راسخه از شدّت هيجان روائح مصائب و قوت هبوب زوايع متاعب در شوق و انجذاب آيند و در وله و اشتعال درآيند شممعشان پرنور گردد و جمعشان انجمن صحراى ظهور قسم بجمال قدم روحى لاحتيائه فدا كه ملاً اعلى آرزوى قطرهئى از اين بحر بلا مينمايند و دوستان الهى را بلسان تقديس ميستانيد و ميفرمايند يا ليتنا كُنّا معكم فى موارد البلاء فى سبيل محبوبكم الابهي فنفوز فوزاً عظيماً ع ع

۵۹

هو الابهي

اى اسير سلاسل و زنجير قره كهر بى پير اى پروردگار آمرزگار اين چه طوق زرّين است كه زيور گردن بندگان ديرينست و اين چه حمائل گهراگين است كه غبطه عقد درّ ثمين است و زينت هياكل طاوس علّيين قسم بجمال قدم روحى لأسراء حبه الفداء كه آن ايوان بود نه زندان آزادى بود نه بند گران اوج ماه بود نه قعر چاه زنجير سجن يوسفى بود نه سلسله حبس پراسفى خوشا بحال تو كه باين موهبت فائز گشتى و باين عنایت مخصّص شدى اى فرّخ رخی كه در زندان در سبيل جانان چون شمع برافروخت و اى مبارك گردنى كه در بند و كمند درآمد باری اين جام پرعطا نوشيدى و اين خلعت گرانبها پوشيدى و اين زهر را چون شهد چشيدى پس بشكرانه اين الطاف دستى بگشا و قوت بازوئى بنما قلوب را بر پيمان و ايمان الهى ثابت و استوار كن و صدور را بنفحات قدس عهد و ميثاق رحمانى منشرح و پرمسار نما اين عهد در ظلّ شجره انيسا گرفته شده است و اين پيمان در يوم الست تأسيس گشته است

۶۰

هو الله

اى ياران روحانى و دوستان رحمانى در هر عهد مؤمن بسيار ولى ممتحن كمياب حمد كنيد خدا را كه مؤمن ممتحنيد و در سبيل ربّ مهيمن اسير هر نوع آلام و محن گشتيد در آتش امتحان مانند ذهب خالص رخ برافروختيد و در نائره ظلم و جفاى ستمكاران سوختيد و ساختيد و هر مؤمنى را رسم و آداب ثبوت و استقامت آموختيد صبر چنين است قرار چنان جانفشانى اينست و پريشاني آن اين از موهبت پروردگار بود و عنایت بى پايان جمال ابهي كه ياران آن سامانرا در سبيل محبّتش بحمل اعظم بلايا مخصّص داشت ظاهره نار و باطنه نور و برهان فبمثل هذا فليعمل العاملون و لمثل هذا فليتنافس المتنافسون

باری عنقریب بساط این حیات فانیه منطوی گردد و ظالمان بیش از مظلومان سرگشته و پریشان گردند اهل قصور اسیر
قبور شوند و صدرنشینان عزّت بخاک مذلت افتند

ولی شمع شهیدان روشن گردد و عزّت یاران در افق ابدی مانند نجم ساطع درخشنده و تابان شود ملاحظه نمائید که
بچه موهبتی موفق شدید تأسی بمظلوم آفاق نمودید و مانند نیر اشراق بجور اهل نفاق بظاهر بمحاق مبتلا شدید ولی این محاق
نیست اشراقست و این کسوف نیست کسر صفوفست عنقریب ملاحظه نمائید که نور احدیت آفاقرا روشن نماید و نفوس غافله
در تحت المحاق افتادند

احبّای الهی را ذلت عین عزّتست و جفا سبب ظهور وفا عزّت و راحت دنیوی سراب اوهامست ولی موهبت الهی در
جهان رحمانی ابدی و برقرار چراغهای عوالم سفلی هرچند روشن است ولی تا بسحر بیشتر نیفرورد ولی نجوم افق محبت الله
ساطع و لامع در جمیع قرون و اعصار اینست عزّت ابدیه اینست موهبت سرمدیه اینست حیات جاودان اینست بخشش بی پایان
و علیکم التّحیّة و التّناء ع ع

۶۱

هو الله

ای مهتدی بنور هدی در سیل محبوب ابهی هر چه جفا کشی دلیل بر وفا است و آنچه اذیت بینی سبب روحانیتست و
مقناطیس رحمانیت البتّه باید که چنین باشد زیرا زاغان لئیم بر بازان سفید هجوم نمایند و جفدان جفا پنجه تطاول برمرغان وفا
گشایند آن یک را گویند که چرا یاد ساعد شهریار نمائی و این یک را گویند که چرا بگلبنگ الهی در گلشن رحمانی بابدع
الحان بسرائی این امر طبیعیتست شما محزون مشوید بلکه در مقابل بنهایت خلوص و محبت قیام کنید اگر جام زهر دهند ساغر
شهد بنوشانید اگر رسوائی کنند بذیل ستر عیوب بپوشانید و چون ضربت زند بر زخم آنان مرهم نهد و چون به تیغ و شمشیر
پردازند شهد و شیر دهید قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منّا ان آمنّا بالله و آیاته اتقتلون رجلاً ان یقول ربّی الله و ما نقموا منهم
الا ان آمنوا بالله العزیز الحمید این آیات را بخوانید و علیک التّحیّة و التّناء ع ع

۶۲

هو الله

ای یاران عبدالبهاء الحمد لله در سیل الهی جام بلا نوشیدید و سمّ جفا چشیدید و از ما دون آن دلبر یکتا بریدید و باوج رفیع
پریدید و بمقصود جمیع اولیا رسیدید ندای الهی شنیدید و آیات کبری دیدید و مفتون آن مه تابان گردیدید جانفشانی نمودید و
بجانفشانی کامرانی فرمودید آن یار مهربان را بنده باوفا شدید و جانانرا دل و جان فدا کردید ولی ستمکاران جفا روا داشتند و
دزدگان بخونخواری برخواستند یکی مانند یزید پلید تشنه خون مرغان گلشن توحید گردید دیگری مانند ولید عنید بدرنگی اغنام
الهی پرداخت آنچه خواستند نمودند و دست تطاول گشودند ولی حمد خدا را که احبّای الهی در صون حمایت حضرت
نامتناهی قدم ثبوت نمودند و مقاومت آن سیل ضلالت کردند جام بلا را شهد بقا شمرند و سمّ قاتلرا قند مکرر دانستند و
بجوگان همّتی گوی عافیت از میدان ربوند شکر کنید خدا را که چنین استقامت نمودید و قدم ثابت راسخ نمودید و جانرا
رایگان در سیل جانان شایان فرمودید عنقریب ملاحظه فرمائید که رایت کلمة الله بلند است و آیت موهبت در انجمن یاران
بالحان روحانیان بلند انوار هدایت کبری از ملکوت ابهی چنان بدرخشد که ظلمات بی در پی بکلی متلاشی گردد هر نفس

عنودی فریاد برآرد که من هرچند بظاهر بیگانه ولکن بدل آشنا بودم و پیش از ظهور مؤمن گشتم و قبل از خطاب الست بلی گفتم یومئذ یفرح المؤمنون الحمد لله نفوذ کلمة الله آفاقرا مسخر نموده و نفعات قدس مشام اهل خاور و باختر را معطر فرموده جمیع ملل حیرانند که این چه صوتیست و چه صیتی و چه آهنگیست و چه گلبانگی و چه اشراقی و چه نقطه احتراقی و علیکم التّحیّة و التّناء ع ع

۶۳

هو الله

ای دوستان عبدالبهاء اهل جفا دست تطاول گشودند و ظلم و ستم نمودند فریاد و ضوضائی بلند نمودند تا نسیم جانبخش جنّت ابهی را مقطوع نمایند و انوار ساطعه شمس حقیقت را مستور کنند هیئات هیئات نمایند که این شورش نار موقده محبت الله را بمنزله دهن است لهذا شعله بیشتر زند و گلهای حدیقه معرفت الله را بمنزله رشحات موسم ربیع است لهذا طراوت و لطافت افزوده کند صد هزار بار تجربه شده که ولوله شهر زلزله بارکان احتجاج داد و فریاد وا ویلا و طعن و لعن علت اعلاء کلمة الله گشت تا طوفان نگردد و سردی زمستان رخ نماید و برف و بوران نشود و سیل باران برنخیزد و ابر نگرید چمن نخندد و گلشن طراوت نیابد و درختان گل و شکوفه نکند نسیم نوبهار حیات نبخشد و بوی مشکبار مشامرا معطر نماید این لطافت و حلاوت و طراوت موسم ربیع از نتایج شدت و برودت و طوفان و بوران و باران موسم زمستانست

ای یاران الهی عنقریب ملاحظه نمایند که حرارت شمس حقیقت غیوم کثیفه را متلاشی نموده و اشعه ساطعه آفاق را روشن نموده و وا ویلا بیا بشری مبدل گردد و وا دینا بیا طوبی تبدیل شود نعره یا بهاء ابهی از حجر و مدر و شجر برخیزد و فریاد سبحان ربی الاعلی از دشت و صحرا و کهسار بلند گردد جنّت ابهی جمیع آفاق را احاطه کند و شجره مبارکه سایه بر جمیع اقالیم افکند ابر رحمت بیارد و شعاع شمس حقیقت بتابد و نسیم جانبخش بهار الهی بوزد و جمیع اشیا بقمیص بدیع و خلعت جدید مزین گردد و علیکم التّحیّة و التّناء ع ع

۶۴

هو الله

ای اهل وفا هرچند اهل جفا دست تطاول گشودند و لانه و آشیانه یاران ویران نمودند تالان و تاراج کردند ولی آن خانه آشیانه ترابی بود این ویرانی سبب آبادی و این مطموری معموری زیرا این خرابی در سیل حضرت کبریا پس این ویرانی آبادیست و این خرابی معموریست بنیان خاکی هرچند معمور باشد عاقبت مطمور گردد ولی بنای الهی بیت معمور است و بنیان ابدی نامحدود پس این خانه خاکی هرچند از بنیاد برافتاد ولی قصر مشید در ملکوت ابهی بنیاد شد لهذا حصول این بلایا باید مورث شکرانیت گردد و باعث ممنونیت شود دست تضرع و ابتهال بملکوت ابهی بلند نمائید و آغاز مناجات کنید که

ای خداوند مهربان شکر ترا که خانه و بنیان در سیل تو خراب شد و لانه و آشیانه در راه محبتت از دست رفت ستایش باد ترا که چنین موهبتی مبدول داشتی و بچنین رحمتی مقرون فرمودی توئی دهنده و بخشنده و مهربان لا اله الا انت العزیز المتعال ع ع

۶۵

ای یاران عبدالبهاء هر دم از جهان پنهان خطاب الست را بلیئی و یاران مخلصین را جام بلائی عاشقان بها را صلائی و مشتاقان جمال کبریا را در میدان وفا جولانی از آنچه وارد محزون مابشید مغموم مگردید بلا در ره بها موهبت است جفا مسرت است ولوله شوق و وله است زلزله هلهله و طرب است اسیری امیربست تالان و تاراج دیهیم و تاج است مصادره و یغما عطیة کبریست ایام در گذر است و زندگانی بی‌ثمر مگر نفوسیکه عمر خویش در ره حق باضطراب و تشویش گذرانند و زهر و نیش بچشند این نفوس از زندگانی ثمر یابند و نتیجه و اثر بگذارند و بجهان دیگر شتابند و موهبتی خوشتر یابند مهد عنایت بستر کنند و افسر یختص برحمته من یشاء بر سر نهند خوشا بحال شما طوبی لکم و حُسن مآب و علیکم البهَاء الابهی

ع ع

۶۶

ای دو بنده صادق جمال مبارک هرچند در سبیل محبوب مصائب و متاعب موفوره دیدید و مشقّات عظیمه کشیدید و مورد اذیت و جفای دشمنان شدید و معرض ملامت جاهلان گشتید از هر سمتی تیری رسید و از هر جهتی گردباد شدیدی وزید ولی این بلایا و این رزایا در سبیل آندلبر یکتا وارد و این محن و این الم در محبت آن یار باوفا حاصل و عبدالبهاء نیز شریک و سهم دائم باید بشکرانه پروردگار یگانه پرداخت که بیگانگان از این فیض محروم و آشنایان فائز و مرزوق زیرا بلاای سبیل الهی را هر نادانی شایان نه و مصائب راه عشق را هر ناسپاسی لائق نیست شمع را افروختن باید و پروانه عشق را سوختن هر پرنده سزاوار این جانفشانی نه و هر جنبنده لیاقت این قربانی نیست اگرچه امتحان در این ایام بیحد و پایانست ولی فضل و الطاف یزدان نیز بیحساب و بی‌کران همیشه متذکر بلاای شما هستم و از حق طلب استقامت و ثبوت مینمایم این بلایا تخم‌افشانست عنقریب ملاحظه خواهید نمود که برکت خرمن گشته و فیض نامتناهی مبذول داشته و علیکما التّحیة و التّناء ع

ع

۶۷

هو الله

ای یاران این زندانی مصائب متابعه بر شما وارد و مشقّات عظیمه حاصل و مظلومیت کبری وارد اهل عدوان دست تطاول گشودند و بجور و ستم برخوردارند گرگان قصد اغنام الهی نمودند و کلاب غزالان بر وحدت را اذیت و جفا خواستند ولی خیر نبینند و فائده و ثمر نیابند از برای ایشان خسران مبین است و از برای شما موهبتی عظیم امتحان و افتانست باید صبر و تحمل نمود بلکه بشکرانه برخواست که الحمد لله بفضل الهی در سبیل الهی مورد چنین بلائی شدید و بسبب محبت پروردگار بچنین جفائی گرفتار گشتید هرچند بظاهر زیانست ولی بحقیقت سود اندر سود و هرچند در اینجهان مذلت و زحمت است ولی در جهان الهی سبب عزت ابدیه ای یاران تأسی بجمال مبارک نمودید و تحمل بلا در ره دلبر مهربان کردید امیدوارم که اسباب سرور و امان حاصل گردد و علیکم البهَاء الابهی ع ع

۶۸

این قوه جندیه را سپاه آفاق مقاومت نتواند زیرا سلاحش عرفان و ایقانست و شمشیرش نور جهانگیر قوای جسمانی مقاومت جنود ارضی نماید نه مبارزه با لشکر آسمانی چنانچه هزاران بار تجربه گردیده

قوم ثمود عنود عدو صائل بودند ولی قوه حضرت صالح را حائل نگشتند و قوم عاد هرچند بیداد نمودند با وجود این سیف روحانی حضرت هود مغمود نشد و نار الله الموقده مخمود نگشت و نمرود ذلیل هرچند صلیب سلاح را بمسامع آفاق رساند ولی خلیل جلیل را مقاومت نمود و قبطیان گمراه هرچند صف سپاه آراستند ولی با حضرت موسی حرب و جدال نتوانستند و یهود جحود هرچند عربده نمودند و جمال موعود را نار مخمود انگاشتند و فریاد و صیحه برافراشتند و بانواع اذیت و جفا برخواستند ولی عاقبت مقاومت نتوانستند و صناید حجاز سید بطحا را انواع اذیت و جفا کردند و بقدر مقدر صدمه زدند و بابتلا انداختند بلکه سید ابرار از شدت هجوم هجرت فرمود و در یثرب اعلاء کلمة الله فرمود بعد اقوام مختلفه و ملل متعدده متفق شدند و حرب احزاب حاصل گشت و آنمرکز انوار محاصره شد باز مقابله نمودند این مختصر از تجربه‌های سابق است ولی صد افسوس که قوم لاحق چون ملتفت باین امر فارق نیستند باز در نهایت غفلت مقاومت جمال موعود خواهند و بصد هزار تیر جفا و تیغ خطا در هجومند عنقریب ملاحظه خواهند نمود که خطائی عظیم نموده‌اند

بحر محیط را تضییق جویند و ابر ربیع را از فیض بدیع منع سریع خواهند هیئات نسیم صبا از ملکوت ابهی منقطع نگردد و رائحه مشک وفا از گلشن ابهی منسوخ نشود

در ایام حضرت مسیح امر مبارک از حوالی بیت المقدس تجاوز نمود آنچه واقع بعد حاصل و در ایام سید بطحا روح المقرین له الفداء صیت جلیل محصور در حجاز بود ولی آوازه این امر عظیم در ایام مبارک بشرق و غرب رسید و الواح ملوک صادر

این قوم پرلوم شنیدند و فهمیدند که سید ابرار را قوم جفاکار مقاومت نتوانستند باز غافلند و این امر مبارک عظیم را که زلزله در آفاق انداخته این طوائف ضعیفه مقاومت خواهند فسوف بیرون انفسهم فی خسران مبین

۶۹

هو الله

ای بنده ثابت مستقیم جمال ابهی حقاً که در امر الله مستقیمی و با هر نفس رحمانی انیس و ندیم اوقاترا بخدمات میگذرانی و حیات را در سیل نجات صرف مینمائی ملاحظه فرما که بچه موهبتی فائز و بچه عنایتی مخصوص هستی در محفل یاران شمع روشنی و در سیل جمال مبارک فدائی بی زره و جوشن با وجود این سهام طعن غافلانرا نفوذی نه و شمشیر جفای بیگانگانرا تأثیری نیست زیرا درع توکل بر تن داری و خودی از صون و حمایت الهیه بر سر آنچه بکوشند و بجوشند و جنگ جویند کاری نتوانند خائب و خاسرند زیرا وجود حقیقی احبای الهی در صون حمایت حق محفوظ و مصونست آنچه جفا کند بر تنست نه بر جان بر عناصر است نه بر وجدان هر یک از یاران الهی در ملکوت باقی افسر سلطنت ابدی بر سر دارند و بر سریر اثر نشینند جنود عالم را نابود شمرند و جیوش اشرار را خاموش بینند

۷۰

هو الله

ای بنده حق در بلاهای عیسی ابن مریم و مصائب سید الشهداء و شهادت یحیی بن زکریا و مصیبت امیر المؤمنین و سجن امام موسی و نوحه نوح و آتش خلیل و حزن یعقوب و بلاه ایوب تفکر فرمائید البته هر مشکلی حل شود این بلاها لطف است که در لباس قهر ظاهر شده موهبت است که بقمیص زحمت جلوه نموده بقاست که از افق فنا طلوع نموده آیا در جمیع عوالم

کدام غالب یزید یا سید الشهداء مجید یهود یا حضرت مسیح موعود هیرودس مشهور یا یحیای حضور نوح نبی یا قوم غبی
خلیل جلیل یا نمرود ذلیل و قس علی ذلک عنقریب مشاهده نمائی نورانیت الهیه آفاقرا از شرق و غرب جنوب و شمال آسیا و
اروپ و افریک و امریک روشن نموده یومئذ یفرح المخلصون

۷۱

هو الله

ای بنده ثابت حق هرچند از غمام بلا باران جفا پی در پی رسید بساط محنت گسترده گشت بزم امتحان آراسته شد جام افتتان
دور زد و یاران سرمست آن باده گشتند و معرض شدائد و آلام گردیدند ولی اینبعد در هر بلائی شریک و سهیم بود و در زاویه
مصائب و رزایا مقیم محزون مباشید مغموم مگردید هرچه پیش آید البته آن باید و شاید یعنی از لوازم ثبوت بر محبت الله است و
از فرائض مقدره بر احبب الله ایام در گذر است و حوادث لیل و نهار ممتد و مستمر کائنات کل هدف تیر قضا و مورد انواع
جفا زیرا عالم امکان معرض تغییر و انقلابست و لابد از حدوث مشقت و عذاب فرق در اینجاست که کل در سیل هوی
معرض بلایند و یاران در راه هدی مورد تیر جفا آن بی‌ثمر است و این نتایجش مانند در و گهر پس شکر کن خدا را که در
سیل هدی مورد جفا گشتی و از فضل بیمنتهی امید اهل وفا چنانست که این بلا سبب عطا شود و این محنت وسیله منحت
کبری و موهبت عظمی شود و علیک التحیة و الثناء ع

۷۲

روحی فدای لثراب هولاء الشهداء و ذاتی فدای لدم هولاء الاصفیاء المقربون فی عتبة الکبریاء المنجذبون الی الافق الاعلی الفائزون
بالمقعد الصّدق فی الملکوت الابهی

ایها الشهداء ایها الامناء ایها النّبأ ایها النّجباء فدیتکم بذاتی و روحی و کینونتی و بما اعطانی الله بفضله و جوده
اشهد انکم النجوم الساطعة و الشهب الثاقبة و البدور اللامعة و الشمس الباهرة فی هذا الامر البدیع لله درکم ایها الطیور
الصّادحة فی ریاض التّوحید طوبی لکم ایها الاسود الزّائرة فی غیاض التّجرید بشری لکم ایها الحیتان السّابحة فی حیاض التّفرید
انتم آیات الهدی و انتم آیات الخافقة فی مشهد الفدأ
اسئل الله ان ینزل علی کلّ برکة بنفحات القدس الّتی تمرّ من ذلك المشهد العظیم و یحیی بنسائم الانس الّتی تهبّ
من ذلك الاقلیم الکریم

و اتشفّع بکم من الحیّ القیوم ان یسقینی الرّحیق المختوم و یجعل لی نصیباً من حظکم الموفور و یرتحنی من کأسکم
الّتی مزاجها کافور انّ ربی لرحیم غفور یؤدّ من یشاء بما یشاء ببرکة الفدأ فی عالم الانشاء
و علیکم البهأ الابهی

* * *

از توقیعات مبارکه حضرت شوقی ربّانی

در توقیع مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۲۴ خطاب به اعضای محترمهٔ محفل مقدس روحانی طهران

این فئهٔ مظلومه بقوتی ملکوتی و عزمی آسمانی و امیدی الهی و بشارتی سبحانی در این معرکهٔ حیات حاضر و مترصد هر گونه آشوب و بلائی هستند و از مشققات متوالیه و موانع متزایده سست و هراسان و ملول نگردند بیقین مبین دانند که هر قدر افق عالم تاریکتر گردد و تزلزل عالم کون بیشتر شود و هرج و مرج اتساع یابد طلوع فجر موعود قریتر گردد و اسباب تجلی و سطوع انوارش بهتر فراهم آید

همچه بشارت سامیهٔ جانپروری لابد اینگونه مقدمات و تمهیدات مدهشهٔ مرعبهئی خواهد داشت چه که تحقق وعود حتمی الهیهٔ بنبیه و تذکر تمام هیئت اجتماعی بشر موقوف و این تذکر و تنبیه عمومی جز بوفور بلیات و تعدد اضطرابات و تزیاد مشکلات حاصل نگردد اینست که اهل بها از جام اطمینان مرزوقند و بروح امید زنده و مشغول بیدار و متوجهند و ثابت و هوشیار بدل و جان ساعی و جاهندند تا نگذارند که از فشار بلیات اساس امر الله و جوهر تعالیم الله بتدریج از دست رود و از تعمیر و ازدیاد رذائل و سیئات مبادی اصلیهٔ آئین خویش متروک و تاریک شود و از تطاول ید اعدا و دسائس اشار ادنی خللی در شریعت مقدسه راه یابد و افکار مشوشهٔ حالیهٔ علّت جزئی انحرافی از آن صراط مستقیم الهی گردد

در توقیع مورخ ۶ مارچ ۱۹۲۵ خطاب به برادران و خواهران روحانی در کشور مقدس ایران

ای خسته‌دلان جان‌نثار ید تقدیر دست ستمکار را مرهٔ اخری بر ستمدیدگان بیگناه مسلط فرمود و مشیت حیّ قدیر بر این تعلق گرفت که بلیات و آفات گوناگون نیز چون سیل منحدر بر حزب مظلوم مترادفاً متواتراً نازل گردد نیران آزمایش است که در این سنین شداد تمهیداً لوعده الکریم و ترویجاً لمبدئه القویم خداوند حکیم در آن اقلیم برافروخته دلخون و هراسان مگردید اسبابیست مقدر و محتوم که مسبب الاسباب بارادهٔ ازبیه و قوهٔ لا ریبیهٔ خویش رغماً لکلّ معاکس حسود فراهم آورده تا آئین خویش را در این حین در انجمن عالم جلوه دهد و در مستقبل ایام در آن کشور مقدس مظفر و مستحکم سازد

بیزار و مأیوس مشوید در الواح الهی تفرس نمائید "تالله الحقّ انّ الامر عظیم عظیم هذه کلمهٔ کزناها فی اکثر الالواح لعلّ یتنبه بها العباد" و در مقامی دیگر این بیان نازل "انّ هذا الامر عظیم عظیم زود است که عظمت آن واضح و مبرهن شود" این آئین آسمانیرا بشئون عالم امکان مقایسه نتوان نمود و بقوای مادیهٔ کونیهٔ مشابهه و موازنه نتوان کرد سرایده‌اش بمظلومیّت کبری مرتفع و ترویج و تقدّمش بوسائل معنویّهٔ خفیهٔ و اسباب مدهشهٔ مرعبهٔ غیر منتظرهٔ مشروط و منوط لسان قدم تسلّی‌دهندهٔ عالم میفرماید "انّه ما قدر من قلم التقدیر لاحیائهٔ الا ما هو خیر لهم و نسئله بان یوقّهم علی الصبر و الاضطبار لئلا تمنعهم البلیا عن صراط الله العزیز العلیم"

تحقیر و توهین هر مؤمنهٔ موقنهئی باب عزّت ابدیهٔ را بر وجه عموم نساء ایران بلکه تمام جهان مفتوح سازد از ضرب و شکنجه و ابتلای جوانان جدید اقبال روح بدیعی و نشاط جدیدی در عروق و شریان هیکل امر الله ساری و جاری گردد آه ملهوفان که در این واقعهٔ جانگداز بیسر و سامان گشتند بسمع روحانیان در بلاد غرب رسد و انعکاسات قویّهٔ اش حرارتی جدید در عالم کون احداث نماید و روابط معنویّهٔ ایجاد کند و جوهر این آئین آسمانیرا در نظر آشنا و بیگانه مکشوف و نمایان فرماید

در این سنین اخیر هرچند بلايای وارده بسرعت و شدت و تنوع رزايای متواتره در این شهر اخیره نبوده ولی با وجود این از اثر فشار و تألمات روحیه یاران ایران نهضه عجیبی و تقدم سریعی از برای امر عزیز الهی در قطعات خمسه حاصل گشته ایران غافل و ذاهل یاران ستمدیده اش اسیر و مبتلا ولی جنود حیات حاملان پیام نجات در اقطار شاسعه آزاد در جولان و بفتح مدائن قلوب مشغول قوه محرکه دافعه که کافل نجاح این نفوس زکیه است همانا حرارت و اشتعال و اثرات اذیت و آزار وارده بر یاران صاف دلان ایرانست اینست که میفرماید "نار الهی چون در شرق برافروزد شعله اش بغرب بتابد و تأثیرش در شمال و جنوب ظاهر گردد"

ای برادران و خواهران روحانی هرچند الیوم افق آن کشور تاریک است و مصائب و متاعب متنوعه مترادف و متتابع ارکان کشور متزلزل است و افکار در نهایت هیجان ابرار بی امن و امانند و اغیار در نهایت بغض و عدوان ولی این تنگی و پریشانی و ذلت و نادانی باقی نماند و این جور و اسارت و انقلاب و وحشت دوامی نکند "سوف يظهر الله من هذا الأفق نوراً و قدرة و بها تظلم الشمس و تمحو آثار من استکبر على الله و تستضيئ وجوه المخلصين"

چشم انتظار را متوجه بیشارات قلم اعلی فرمائید و دیده امید را بوعود مشعشعه کتاب اقدس و الواح سائره روشن و منور سازید چه خطابی اعلی و چه بیان و وعدهئی اکمل و انسب و اعلی از این آیات محکمت که از مخزن قلم ابهی نازل قوله تعالی "يا ارض الطاء لا تحزني من شئ قد جعلك الله مطلع فرح العالمين لو يشاء... يجمع اغنام الله التي تفرقت من الذئاب... انه لا ينقطع عنك لحظات اللطاف سوف يأخذك الاطمینان بعد الاضطراب" و از کلک میثاق این بیانات وافیّه جانپور نازل "عنقریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع بسیط زمین محترمتترین حکومات خواهد گشت و ایران معمورتین بقاع عالم خواهد شد انّ هذا لفضل عظیم و انّ فی ذلك عبرة للناظرین"

این وعود الهیه و بیشارات سامیه که از قلم اعلی و کلک ملهم مؤید مرکز عهد و میثاق نازل گشته بمدلول این آیه مبارکه حتمی الوقوع است قوله الاحلی "و آنچه از قلم اعلی جاری التّه ظاهر شده و خواهد شد و لا یقی من حرف الا و قد یراه المنصفون مستویاً على عرش الظهور"

ولی صبر و تحمل و شجاعت و شهامت لازم زود است آن اقلیم جنة النعم گردد و مظلومان ایران فخر جهان و مقتدای جهانیان گردند و انّ هذا الوعد غیر مکذوب

در تویق مورخ ایلول ۱۹۲۶ خطاب به احبای الهی و اماء الرحمن در کشور مقدس ایران و قفقازیا و ترکستان و صفحات هندوستان و اقلیم مصر و عراق و ممالک ترکیه و بریه الشام

ای یاران پروفا هر قدر طوفان بلا شدیدتر و اریاح محن و رزایا سوزنده تر گردد محیط اعظم امر الهی امواجش مرتفعتر و جوش و خروشش مهیبتر و دُرر و لئالی افکنده اش بر ساحل وجود ثمین تر و بدیعتر مشاهده شود چنانچه ثابت و مبرهن گشت که فشار تضییقات اخیره رغماً لکل معتد ائیم میدانی وسیع و فسحتی بدیع و جولانگاهی جدید بر وجه اهل بها گشود و مغلوبیت و مقهوریت ظاهره ستمدیدگان راه یزدان در ایران علّت رفعت و استعلای امر مقدس در مقامات عالیّه گشت مشیه حیّ قدیر بر این تعلق گرفته و حکمت بالغه الهیه چنین اقتضا نموده که خاصان حقّ در کشور مقدس ایران مال و منال حتی دم مطهر خویش را ایثار نمایند تا شجره امید سقایت گردد و بیرگ و میوه های گوناگون مزین شود و بمرور ایام اقوام و قبائل و ملل متنوعه متباغضه اروپ و امریک و افریک را در ظلّ ظلیلش درآورد و تألیف دهد تالله هذه موهبة لا مثیل لها فی الابداع یتمنّاها اهل خباء المجد فی الجنة العلیا خوشا بحال شما ای برگزیدگان حضرت کبریا چه که نخبه احراید و سرور اخیر در

بوته امتحان کراراً و مراراً چون ذهب ابریز رخ برافروختید و از لواقع افتتان خموش و افسرده مگشتید شماستید سروران حقیقی جند ملکوت الله شماستید منادیان حقیقی امر جمال ابهی ملح ارضید و چون شریان در جسم امکان نباض عرق حیاتید و مایه نجات و سعادت جهان و جهانیان

حال با وجود این موانع حالیه و متاعب و مصائب متتابعه عدیده شایسته و سزاوار جند بها آنست که سالکان سبیل اقوم در بحبوحه بلا در اجرا و ایفای وظائف مبرمه مقدسه خویش نیز سعی کامل مبذول فرمایند هرچند مبتلا و پریشانند دقیقه‌ئی از آنچه فریضه افراد اهل بهاست غفلت نمایند و اهمال و فتور بخود راه ندهند

۴

در توفیق نوامبر ۱۹۲۷ خطاب به گروه غمزدگان سوختگان نیران حرمان احبای الهی و اماء الرحمن برادران و خواهران روحانی در اقطار و بلدان شرق طراً ملاحظه نمایند

ای پیروان امر نازنین حضرت بهاءالله نظر بقلّت خویش منمائید و از آزار و جفای بیگانه و خویش ملول و شاکی نباشید از ترهات و اتهامات و اقاویل و اباطیل کوتاه‌نظران آزرده و افسرده مگردید و از صفوف و الوف مهاجمان نگران و هراسان مشوید این جفا را مولای بیهمتا کراراً و مراراً اخبار فرمود و هجوم لشکر هموم را ربّ قیوم از پیش خبر داد آیا نشنیده‌اید آنچه را از لسان تسلّی‌دهنده عالمیان در این مقام جاری گشته "قل انّ البلاء ماء لما زرعناه فی الصّدور سوف تثبت منه سنبلات تنطق کلّ حبه منها انه لا اله الا هو العزيز الحكيم" و همچنین میفرماید "البلاء ربینا الامر فی القرون الماضیه سوف تجد الامر مشرقاً من افق العظمه بقدره و سلطان" و ایضاً میفرماید "قل قد جعل الله البلاء اکلبلاً لرأس البهآء سوف تستضیء منه الآفاق لعمری احبّ البلاء فی سبیل الله موجد الأشياء کما یحبّون الناس ابصارهم بل ازید و یشهد بذلك ربک العزيز المختار"

ای حواریون حضرت بهاءالله ما که باین اسم جلیل موصوف و معروفیم و بهمجه مولای توانائی منسوب حیف است در موارد بلا مو بمو تأسی و اقتدا بآن مظلوم بی‌همتا نمائیم فرخنده نفسی که تا نفس اخیر زهر جفا از هر بیوفائی بچشید و خجسته قلبی که در سبیل اشتها و نصرت امرش آنی آسودگی نیافت اینست شیوه مخلصین اینست سمت مقررین اینست طریقت مجاهدین اینست سزاوار جند مهتدین اینست یگانه وسیله فوز و فتح مبین

ای اهل بهاء صلا باهل نهی زیند و در بین ارض و سماء فریاد برآید که ای اهل عالم و ارباب ظلم و ستم یقین نمائید که ما اهل بهاء آئین خود را بخون خود خریده و شهد فدا در سبیل حبّش چشیده بامیدش زنده‌ایم و از مادونش رسته امرش را تا آخرین نفس ناصریم و بلاپایش را در هر حال حامد و شاکر

ای اهل زمین بحقّ یقین بدانید و هر متردد متوقفی را آگاه و پرانتباه گردانید که آنچه را قلم اعلی تصریح فرموده کالشمس فی قطب الزوال بالمآل نمایان و پدیدار گردد و در این بقعه بیضا و دیار اخیری باراده ازلیه حضرت باسط الأرض و رافع السماء معشوق آمال از خلف سبعین الف حجاب قدم بعرضه شهود گذارد و یگانه آرزوی اهل بهاء بأحسنها و اکملها و اتقنها تحقّق پذیرد هذا ما وعدنا به مولانا فی السّرّ و الاجهار و انّ هذا لوعده غیر مکذوب قوموا و قولوا "یا ملأ الأرض موتوا بغیظکم سوف ترتفع اعلام الامر فی کلّ مدینه و تستضیء منها الدیار"

ای ربّ تو شاهی که در این لیله لیلا بر این عاشقان بینوا چه وارد گشته و در این سالیان دراز از حین مفارقت وجه صبیحت بچه سوز و گدازی اهل راز دمساز

ای مولای قدیر افتادگی و بیچارگی آوارگان کویت را مپسند و بشدید القوی این مشت ضعفا را تأیید کن در انجمن عالم عزیزانت را عزیز و مقتدر فرما و بتحقق آمال این بال و پر شکستگان را سرفراز و مفتخر کن تا در این چند روزه حیات

عزّت و رفعت آئینت را بدیده عنصری بنگریم و بقلبی شاد و روحی مستبشر بسوی تو پرواز کنیم
تو دانی که نام و نشانی بعد از تو نخواهیم و سرور و شادمانی و کامرانی در این عالم فانی دیگر آرزو نمائیم
پس وعده را وفا نما و جان و روان این خسته دلان را نشئه‌ئی تازه بخش دیده انتظار را روشن کن و جرح قلوب کتیه
را التیام ده بصرمنزل مقصود کاروانهای مدینه عشقت را بزودی برسان و بساحت وصال دردندان هجرت را بکشان زیرا در این
عالم ادنی جز ظفر و نصرت امرت را نخواهیم و در جوار رحمت کبری جز امید وصال آمالی در دل نداشته و نداریم
تویی گواه تویی ملجأ و پناه تویی نصرت‌دهنده این جمع بی‌گناه

۵

در توفیق مورّخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۸ خطاب به اعضای محترمهٔ محفل مقدّس روحانی مرکزی کشور ایران

اگر چنانچه در مستقبل ایّام آفات گوناگون آن سرزمین را احاطه نماید و انقلابات کشوری بر تزییقات حالیه و محن واردهٔ
متواتره بیفزاید و افق آن اقلیم جلیل تاریکتر گردد ملول و اندوهگین مگردید و از مسلک و منهج قویم خویش که مواظبت و سعی
مستمرّ متمادی در ازدیاد و استحکام و اشتها و اعزاز مؤسّسات امریه است سر موئی منحرف مگردید استخلاص این فئهٔ مظلوم
بی‌گناه از قیود اسارت و چنگ ارباب ظلم و عداوت ضوضا و هیجان عمومی را مقتضی و حصول عزّت و رخا و آسایش
حقیقی از برای اهل بها مقاومت و ممانعت و شور و آشوب اهل حقد و جفا را مستلزم پس اگر چنانچه طلاطم دریای بلا
ازدیاد یابد و طوفان محن و رزایا از شش جهت آن جمعیت مظلومرا احاطه نماید بحق یقین بدانید و آنی متردّد نمایند که میعاد
نجات و میقات جلوّه موعودهٔ دیرینه نزدیک گشته و وسائل اخیرّه فوز و نصرت عظمی از برای ملت ستمدیدهٔ بها در آن کشور
مهیا و فراهم شده قدم ثابت لازم و عزم راسخ واجب تا این مراحل باقیه طی گردد و مقصود و آمال اهل بها در اعلیٰ المقامات
پدیدار گردد و جلوه‌ئی حیرت‌انگیز نماید هذه سنّه اللّه و لن تجد لسنّه تبدیلاً

۶

در توفیق مورّخ ۱۵ نوامبر ۱۹۴۰ خطاب به محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان ایران

لطمات و هجمات و تجاوزات اهل مکابرت و عناد بقائی نداشته و ندارد کلّ بوقتش رفع گردد و اثری از آن باقی نماند آنچه
اثراتش باقی و برقرار است مظلومیت یاران و شهامت دوستان و شجاعت حامیان امر رحمن و اتّحاد و اتّفاق و تمسّک و تشبّث
و عدم انحراف مؤسّسان آئین یزدان در آن سامان است

حال امور منقلب و قضایا متعدّد و زمامداران از شش جهت مهاجم ولی ید غیبی در کار و منتقم قهّار ناظر بر فئهٔ مظلومهٔ
ابرار و اختیار امور مستوره مکشوف گردد و حقائق مجهوله معلوم و واضح شود و برائت نفوس مقدّسهٔ صابره ثابت و مدلل گردد
و ظلم و شقاوت و اغراض جفاکاران ظاهر و عیان گردد و آفتاب عزّت موعوده از افق آن خطّهٔ چنان اشراقی نماید که کلّ از
وضیع و شریف و حاکم و محکوم و بیگانه و آشنا و دور و نزدیک مبهوت و حیران گردند
وقت استقامت است و هنگام ابراز شجاعت و اثبات شهامت مبارزان و باسلان میدان خدمت الی ان یرفع اللّه امره و
یکشف کروب احبّائه و امنائه و یعزّ المستضعفین من عبادہ و یجعلهم ائمه و یجعلهم الوارثین

۷

در توفیق مورّخ ۶ ژانویه ۱۹۴۲ خطاب به محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان ایران

اهراق دماء برینه در آنخطه مبارکه اثرات عجیبه بخشید و نتایج کلیه از آن بمرور ایام ظاهر گردد اشتداد بلایا و رزایا و تابع محن و آفات لا تعدّ و لا تحصی که آن فئه قلیله را در این ایام از تمام جهات احاطه نموده بنفسه علائم و تابشیر عصر جدید موعود است

این لیلۀ دلما که ظلماتش سنین عدیده بر اطراف و اکناف آن کشور مستولی گشته هر چه تاریکتر گردد و طوفان و طغیانش عظیمتر و هولناکتر شود میقات طلوع صبح نجات و اشراق نیر سعادت و آزادی و سطوع انوار عزّت و اقتدار و استقلال آئین حضرت پروردگار نیز نزدیکتر شود و سقوط و هبوط و انقراض و اضمحلال اهل کین و عدوان در آن سامان واضحتر و نمایانتر گردد

جند بها جمهور ستمدیدگان در آن اقلیم پرابتلا کلّ ییقین مبین بدانند امر الله عظیم است و قوه تأیدش محیی عظم رمیم توفیقش شامل است و دشمنانش صائل و از شش جهت مهاجم و از تزعزع ارکان و انهدام بنیان خویش هراسان و مضطرب و از سکون و متانت و تحمّل و اضطبار اهل بها حیران و متعجب
روز استقامت است و هنگام دفاع و شهادت تا اهریمنان که در کمین گاهان ایستاده اند بکلی مأیوس و مهزوم و مغلوب گردند و وعود محتومه الهیه من دون تأخیر تحقّق پذیرد

۸

در توقیع مورّخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ خطاب به محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان ایران

هرچند غبار و دخان ظلم آن اقلیم را در این ایام پرانقلاب احاطه نموده و آفات و بلیات گوناگون تراید یافته و بنیان سکون و اطمینان متزعزع گشته و اشرار و محرّکین و دشمنان دیرین دست تظاول گشوده و امیدوار و جسور گشته اند ولی حزب مظلوم بالمآل غالب و امر جمال قیوم قاهر بطشش شدید است و انتقامش عظیم ید غیبش در کار است و تصرّفات عجیبه غریبه اش در عالم کون آشکار سوف یرون الظّالمون اثمّار ما غرسوا و جزاء ما عملوا الا انهم فی خسران مبین

۹

در توقیع مورّخ ۲ جولای ۱۹۴۲ خطاب به محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان ایران

مبغضین و معاندین بجزای اعمال سیئه خود رسیده و خواهند رسید یاران باید ثابتاً راسخاً صابراً شاکراً متّحداً متّفقاً این مشکلاترا مقاومت نمایند و این بلاهای متتابعه را متحمّل شوند و این مراحل باقیه را طی نمایند و از این اتعاب و اوصاب و ظلم و ستم مأیوس و ملول نگردند در کلّ احیان انذار صریح شدید صادر از کلک میثاق را بیاد آرند و بقلبی مطمئن و عزمی راسخ و قدمی ثابت و روحی پرفتوح منتظر و مترصد ظهور و بروز مصداق این بیان مبارک باشند قوله الاحلی " از سرشک دیده یتیمان ستمدیدگان حذر لازم زیرا سیل خیز است و از دود آه مظلومان پرهیز باید زیرا شرانگیز است " انقلابات حالیه و بلاهای مستولیه و مخاطرات شدید که متوجّه غافلین و ظالمین و مفسدین و مبغضین از جمیع طبقات در آندیار و اقالیم مجاوره گشته و ملوک و مملوک و حاکم و محکوم را از شش جهت احاطه نموده نتیجه تعدّیات و تجاوزات اهل ستم و عدوان در آن سامان است پس از انقضای یک قرن اثراتش ظاهر و عواقبش نمایان و باهر قد اقرب للاعداء و الاشقیاء حسابهم سوف تأخذهم زبانیة القهر من لدن مقتدر قهار یاران را متدکّر دارند و ستمدیدگانرا تسلّی دهند و بتمسک بحبل المتین وصایا و تعالیم الهیه بیش از پیش

دلالت نمایند تا سر مؤئی از صراط مستقیم منحرف نشوند الی ان یقضی اللہ امرأً کان مفعولاً انه ولیّ المظلومین و معین الثّابّین
الرّاسخین

۱۰

در لوح قرن

انقلابات و امتحانات و بلایا و زرایا و زجر و حرق و طرد و نهب و ضرب و شتم و اسر و نفی و حبس و قتل هیچ یک مانع از پیشرفت این امر نازنین نگشت و فتوری در همّت پیروان و مدافعینش در اقطار مختلفه عالم احداث نمود و علّت اعتلال و اختلال در نظم بدیعی و انشقاق و انقسام و تفرقه و انشعاب در صفوف جنود مجتده اش نگردید بلکه اگر بنظر دقیق ملاحظه شود معلوم و واضح گردد که نفس انقلاب و تابع مصائب و نوائب و شدائد و متاعب و محن و مصاعب ممدّ نفوذ ذاتیه اش گشت و بر قوّه دافعه ساریه اش بیفزود

از هبوب عواصف و بلایا و اشتداد زوابع امتحان و افتتان یوماً فیوماً ساحتش وسیعتر و عمودش مرتفعتر و اساسش محکمتر و جلوه اش شدیدتر و سرایتش سریعتر و سطوت و غلبه اش ظاهرتر و ثابت تر گردید هر لطمه ئی که از دست ستمکار بر جامعه پیروان امر پروردگار در خارج وارد گردید علّت بروز فتح و ظفری جدید شد و هر انقلابی که تدبیر و تدلیس خائن تبه کار در داخل ایجاد نمود مورث حدوث نصرتی عظیم و ظهور جلوه ئی بدیع گشت... وقوع این حوادث خطیره و حدوث این تطوّرات عجیبه مدهشه در مدّت صد سال کلّ مثبت این بیان اکمل اتمّ احلی که از مخزن قلم ابهی صادر قوله عزّ اعزازه و تبارک بیانه "انا لم نزل ارفعنا سدرات الأمر بماء الاعراض و الدّم ان انتم من العالمین" و همچنین میفرماید "قل تالله ترتفع هذه السدرة بماء اعراضکم ولكن انتم لا تشعرون فی انفسکم و تكوننّ من الغافلین" و ایضاً میفرماید "بالبلآء علا امره و سنا ذکره" و در مقام دیگر این آیه مبارکه نازل "لو یسترون التور فی البرّ انه یظهر من قطب البحر و یقول انّی محیی العالمین"

تاریخ حیرت انگیز این قرن عظیم بر مدّعیان در کلّ اقطار کاملاً ثابت و مبرهن نمود که هبوب عواصف شدید علّت تقویت ریشه شجره الهیه گشت و حدوث امتحان و افتتان بر استحکام بنیاد بنیان حضرت رحمن بیفزود ذلّت قمیص عزّت گشت و بأساء و ضراء دهن مصباح امر الهی شد تشدّد و تعرّض سبب رسوخ و ثبوت گشت و زجر و منع بادی توجه و اقبال و اشتهار گشت عقوبت و مقهوریت و مغلوبیت بالمآل نتیجه اش سطوع انوار غلبه و قهاریت امر نازنین شد و انقلاب و هیجان بمرور ایام باعث تطهیر و تقویت بنیه امر ربّ قدیر گشت نفاق ناعقین و عریده مبطلین و ضوضاء معترضین ممدّ و مساعد ارتفاع رنه ملکوتی شد و خرق احجاب و هتک استار بادی جلوه و ظهور حقائق و اسرار مودعه در هویت امر حضرت پروردگار گشت اینست که قلم اعلی میفرماید "بظلمهم رفعنا الأمر و انتشر ذکر اسم ربّک فی البلاد بمنعهم ظهر الاقبال و بظلمهم طلع نیر العدل تفکروا لتعرفوا یا اولی الألباب" و همچنین میفرماید "مرّة بأیادی الظّالمین یرفع امره و اخری بأیادی اولیائه الذّین یرون الغافلون ککفّ تراب و ینطقون بما نطق القلم الأعلى فی الأفق الأبهی"

۱۱

در توقیع نوروز ۱۱۱ بدیع

ملاحظه نمائید قلم اعلى چه بشارت عظیمه‌ئی در الواح داده و چه وعده‌های صریحه‌ئی از قلم محتوم اعلايش نازل فرموده در سورة هیکل این کلمات درّیات مسطور "سوف یرج الله من اکمام القدرة ایدى القوّة و الغلبة و ینصرون الغلام و یتطهرون الأرض من دنس کلّ مشرک مردود و یقومون على الأمر و یفتحنّ البلاد باسمی المقتدر القیوم و یدخلنّ خلال الدیار و یأخذ ربهم کلّ العباد هذا من بطش الله انّ بطشه شدید" و همچنین در این سورة مبارکه این آیات باهرات مدوّن "سوف یبعث الله بک ایدى غالبه و اعضاد قاهرة یرججنّ عن خلف الأستار و ینصرون نفس الرّحمن بین الامکان و یصیحنّ بصیحة تتمیز منها الصّدور کذلک رقم فی لوح مسطور و یظهرون بسطوة یأخذ الخوف سکان الأرض على شأن کلهم یضطربون" و ایضاً میفرماید "فسوف یرتفع النداء فی کلّ مدینه و تجد الناس خائفین و جلیین من سطوة الأمر و کذلک کان الأمر فی الألواح مقضیاً" و ایضاً میفرماید "عنقریب از جمیع اقطار عالم ندای بلی بلی و لیبک لیبک مرتفع خواهد شد چه که مفری از برای احدی نبوده و نیست" و ایضاً میفرماید "سوف یرتفع الله من هذا الأفق نوراً و قدره و بهما تظلم الشمس و تمحو آثار من استکبر على الله و تستضیء وجوه المخلصین و سوف تحیط انوار وجه ربک من على الأرض انه على کلّ شیء قدير" و ایضاً میفرماید "سوف ترون الکلّ مقبلین الى الله و باکین على ما فات عنهم فی آیامه انه لهو المبین العلیم" و ایضاً میفرماید "سوف یرون المشرکون رايات النّصر و یسمعون اسم الله من کلّ الجهات یومئذ یقولون انا آمنّا بالله قل الله اعلم بما فی صدور العالمین" و ایضاً میفرماید "سوف یرون الموحّدون اعلام الظهور فی کلّ الأشطار" و ایضاً میفرماید "قسم بکتاب اعظم که امر الله احاطه نماید و جمیع ارض را اخذ کند" و همچنین از قلم میثاق مؤیداً لما صدر من القلم الأعلى این کلمات درّیات صادر "لا تیأسوا من روح الله سینکشف القناع باذن الله عن وجه الأمر و یسطع هذا الشّعاع فی آفاق البلاد و تعلقو معالم التّوحید و تخفق اعلام آیات ربکم المجدید على الصّرح المشید" و ایضاً میفرماید "عنقریب نور توحید آفاق شرق و غرب را چنان نورانی فرماید که مجال انکار بجهت احدی نماند"